

سیر تحول اهداف مجازات مبتنی بر تطور جریان‌ات فلسفی و اجتماعی حقوق کیفری^۱

علی غلامی^۲

محمدحسین مجتهدی^۳

چکیده

تبارشناسی تاریخی نشان می‌دهد که اهدافی چون سزاگرایی، بازدارندگی، بازپروری، موازنه‌ی عدالت جمعی، تعلیم اخلاقی و ناتوان‌سازی بزهکار در چرخش‌هایی پارادایمی و به ظاهر نامنظم، به عنوان هدف اصلی مجازات انتخاب شده است. غالب پژوهش‌های موجود، به این پرسش پاسخ نداده‌اند که تطور اهداف مجازات در طول تاریخ غرب تحت تأثیر چه فاکتورهای معرفتی و غیرمعرفتی متحول شده است. این نوشتار با اتخاذ روش توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد که تحولات پارادایمی اهداف مجازات در طول تاریخ، تابع محض جریان‌ات فکری نبوده است؛ بلکه تبلوری از تقابل و تعامل فاکتورهای معرفتی، عوامل غیر معرفتی و شاخصه‌های اجتماعی تمدن است که در مدلی ساختاری بر هم تأثیر می‌گذارند. مبتنی بر چنین فرضی، نوشتار حاضر، ضمن تحلیل تأثیر جریان‌ات معرفتی و فلسفی بر هدف‌گذاری نهاد مجازات، چگونگی تأثیرگذاری الگوهای رفتاری فاکتورهای اجتماعی مانند قدرت سیاسی و اقتصاد را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: اهداف مجازات، بازدارندگی، پیش‌گیری، اصالت فایده،

عصر روشنگری.

۱. تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۵/۱۲/۲۵، تاریخ پذیرش مقاله ۱۳۹۶/۳/۲۷.

۲. دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشیار دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.

۳. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، نویسنده مسؤل:

درآمد

اجرای مجازات و کیفیت آن در بدوی‌ترین روزگاران نیز با هدفی خاص طراحی شده است؛ حتی زمانی که مجرم در میدان شهر شقه شقه و سوزانده می‌شدنیز، اندیشه‌ای از تطهیر روح فردی مجرم و آرامش روح جمعی جامعه وجود داشته و در قالبی از تشفی خاطر قربانی ریخته می‌شده است. از خطابه‌های پیش از اعدام آیس‌خینس^۱ در یونان باستان تا فتاوای خون اربابان کلیسا و مدت‌ها بعد رساله‌ی جنگ و صلح گروسوس، همگی سعی نموده‌اند تا افزون بر توجیه مجازات، هدفی والا برای اجرای آن به شیوه‌ای خاص ارائه دهند. مطالعه‌ی سیر تحول اهداف مجازات در غرب اثبات می‌نماید که هدف انتقام خصوصی و تشفی خاطر، هدفی مطرود در اعصار معاصر نیست و هدف بازدارندگی و اصلاح و درمان نیز به تازگی مطرح نشده است.^۲ این اهداف در طول تاریخ با تحولات گسترده‌ای مواجه بوده و عوامل معرفتی و غیر معرفتی متفاوتی بر این چرخش‌های پارادایمی مؤثر بوده است. بنابراین برای دستیابی به منطق سیاست‌گذاری کیفی معاصر، نخست باید به این پرسش پاسخ داد که اهداف مجازات به عنوان اصلی‌ترین عنصر سیاست‌گذاری کیفی در طول تاریخ غرب از یونان باستان تا قرن بیستم، چگونه و تحت تأثیر چه فاکتورهای معرفتی و غیر معرفتی متحول شده است.

تاریخ تحول اهداف مجازات‌ها دو رویکرد را به خود دیده است:

در رویکرد نخست، فرد با طبقه‌بندی اندیشه‌های متفکرین در قالب مکاتب فکری سعی می‌نماید تا آرا مشابه را در کلان‌تئوری‌هایی بیان نماید. در این روش، آرا متفکرین اعصار مختلف بدون لحاظ شرایط زمانی و مکانی و تنها با در نظر گرفتن اصول فکری در قالب مکاتب بنیادین حقوق ارائه می‌شود.^۳

رویکرد دوم، نگاهی تمدنی به آرا اندیشمندان داشته و سعی دارد عناصر معرفتی و غیر معرفتی هر عصر را در کنار تئوری‌های همان عصر مطرح نموده و

۱. آیس‌خینس (Aeschines) خطیب یونانی و رقیب دموستن بوده که در سال‌های ۳۸۹ تا ۳۱۴ پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده است.

۲. برای مثال، افلاطون در یونان باستان و پدران کلیسا در قرون وسطی از چنین اهدافی سخن گفته و برای تحقق آن نظریاتی ارائه داده‌اند.

۳. استفاده از این روش را می‌توان در کتاب «تاریخ اندیشه‌های کیفی» اثر ژان پرادل مشاهده کرد.

مبادی و شرایط ظهور یک اندیشه را نیز بیان نماید. کتاب تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب^۱ اثر جان کلی، تبلور چنین رویکردی را نشان می‌دهد. او در این اثر سعی دارد بازه‌های تمدنی را رعایت نماید و با لحاظ ترتیب تاریخی، آرا متفکرین را بیان کند. نگارندگان این نوشتار نیز با لحاظ امتیازاتی که رویکرد دوم نسبت به روش نخست دارد، همین شیوه را برای ارائه‌ی سیر تحول اهداف مجازات برگزیده‌اند. هم‌چنین سعی شده است تا افزون بر ارائه‌ی دقیق و موجز آراء اندیشمندان هر عصر، فاکتورهای اجتماعی مؤثر بر تحول اهداف مجازات‌ها و کیفیت عینی اعمال کیفر را استخراج و تبیین نماید.^۲

۱. از یونان باستان تا رنسانس

از دوران باستان تا رنسانس در چهار مقطع زمانی به شرح آتی قابل بررسی و تحلیل است.

۱-۱. یونان باستان؛ تولد تئوری اهداف مجازات

اجرای مجازات در روزگاران اولیه، امری غریزی و بدون تأمل بوده است؛ به این معنا که مجازات محصول احساسات قربانی جرم و خویشاوندان او است و در مواردی که رفتار مجرمانه آن قدر سنگین بود که تمام جامعه را متأثر می‌ساخت، مجازات برآمده از احساس بی‌عدالتی یا خطر بوده است. در این دوران، تشفی خاطر قربانی یا خویشاوندان وی به عنوان اصلی‌ترین اهداف مجازات تلقی شده و رکن اساسی دوره‌ی انتقام خصوصی را در ادوار تکوینی مجازات‌ها رقم زده است.^۳

1. A Short History of western legal theory (written by John Kelly)

۲. دشواری تحصیل چنین مطالبی آن است که: اولاً، روایات تاریخی مربوط به نوع مجازات و کیفیت اجرای آن در طول تاریخ تمدن غرب بسیار معدود و پراکنده بوده و غالباً هدف از اجرای آن‌ها بیان نمی‌شده است. بنابراین نگارندگان سعی نموده‌اند تا اولاً آثار حوزه‌ی تاریخ تمدن را که شمارگان اجمالی آن به بیش از پانزده هزار صفحه می‌رسد، مورد تدقیق و بررسی قرار داده و از لابلای انبوهی از داده‌ها، مطالب مرتبط با مجازات را استخراج نمایند؛ ثانیاً، تلاش شده است تا آراء متفکرین و حتی خطابه‌ی جلدان و احکام مکتوب اعدام هر عصر را در کنار شیوه‌ی اجرای مجازات در آن دوره، کنار هم قرار داده و از این تصویر کلی، هدف مجازات استنباط شود.

۳. جهات توجهی این نظر را می‌توان در فاکتورهای اجتماعی، بوم‌شناختی، مردم‌شناختی و نموده‌های کیفری دوران انتقام خصوصی و کیفیت اجرای مجازات در آن زمان، که در روایت‌های کهن تاریخی آمده است، جست

گام بسیار مهم آن هنگام برداشته شد که تعیین مجازات‌ها با تفکر توأم با آرامش آمیخته شد و برای موجه‌سازی آن‌ها در جست‌وجوی دلایل عینی بودند. برداشته شدن این گام در اندیشه‌ی غربی، نخست در آثار افلاطون ثبت شده است. این اندیشمند مجازات را واجد دو جنبه می‌دانست: نخست، جنبه‌ی اصلاحی که به دنبال وارد کردن فرد خطاکار به فرایند اصلاح روش زندگی خود است؛ دوم، جنبه‌ی بازدارندگی که در پی منع دیگران از تقلید رفتارهای فرد خطاکار است. افلاطون در رساله‌ی گرگیاس، هدف مجازات را اصلاح روش خاطی و بازدارندگی برای دیگران اعلام می‌کند (Lamb, 1925: 525a). وی در سه حوزه‌ی عقل، اراده و شهوت، معیارهایی را برای خود ترسیم می‌کند که به نظر او خاستگاهی مثالی دارد. از نظر او، کسی که خلاف جهت حقیقت حرکت کرده و از این معیارها فاصله گیرد، مستحق مجازات است. افلاطون از سقراط آموخت که عملِ خطا، ناشی از جهل است. ما با مجازات فرد خاطی او را به روش ناصحیح خود آگاه می‌کنیم تا به مسیر حقیقت بازگردد و از دست‌یابی به سعادت عقب نماند. تئوری افلاطون درباره‌ی اصلاحی بودن مجازات، برخاسته از این دیدگاه است که انسان باید در مسیر سعادت حرکت کند؛ و در غیر این صورت، بُعدی که انسان بودنش به آن وابسته است را مغفول گذاشته و لازم است او را آگاه ساخته و دوباره به مسیر سعادت بازگردانیم (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۲۵۶-۲۴۹).

افلاطون اصل را بر درمان‌پذیر بودن مجرمان می‌گذاشت و اولویت نخست سیستم عدالت کیفری را اصلاح آنان می‌دانست؛ اما در عین حال معتقد بود که اگر مجرم اصلاح ناپذیر است، باید از میان برداشته شود و حقی حیات از او سلب گردد. او در این رابطه می‌گوید: «در خصوص کسانی که درمان ناپذیرند ... هم برای خطاکار بهتر است که دیگر زنده نماند و هم برای سایر افراد یک جامعه منافع بیش‌تری حاصل می‌شود. این فرایند جمهوری را از یک شرور فارغ می‌سازد»

و جو کرد. دایره‌ی جهات مذکور از باورهای متافیزیکی مردم به الهه‌ها و تلقی جرم به عنوان تعدی به خداوندان شروع شده و به اقتدار گروه‌های قبیله‌ای و لزوم برخورد دسته جمعی با جرم ختم می‌گردد (اردبیلی، ۱۳۹۵: ۹۰-۸۳؛ مارتینز، ۱۳۸۲: ۱۰-۷؛ بولک، ۱۳۷۷: ۵۸-۲۹؛ پرادل، ۱۳۷۳: ۷۳-۱۵؛ صلاحی، ۱۳۸۶: ۳۸-۲۵؛ نورمان، ۱۳۷۳: ۶۵-۲۱؛ سلطانی، ۱۳۹۴: ۵۴-۳۰؛ صناعی، ۱۳۷۲: ۷۹-۴۵).

(Pangle, 1988; 826-827). نوع مجازات‌ها و کیفیت اجرای آن در یونان باستان، متأثر از اندیشه‌ی وی و در راستای تحصیل این اهداف، چرخشی شکلی و ماهوی را نشان می‌دهد. ویل دورانت ظهور اندیشه‌های کیفری افلاطون در مجازات‌های یونان باستان را این‌گونه تأیید می‌نماید: «قتل خواه به عمد باشد و خواه غیر عمد، قاتل باید به کیفر رسد؛ زیرا خاک شهر را آلوده ساخته و مراسم تطهیر به نحو دردناکی سخت و پیچیده است» (دورانت، ۱۳۶۵: ۲/۲۸۶).

جنبه‌ی دیگر مجازات یعنی بازدارندگی را می‌توان عنصری مستمر در طول تاریخ دانست. افلاطون در مدینه‌ی فاضله‌ی خود، جامعه‌ی سعادت‌مند را تعریف کرده، قواعد حاکم بر آن را ارائه داده و ادامه‌ی حیات جامعه را در گروهی اجرای قواعد سخت‌گیرانه‌ای می‌داند که بر شهر حاکم است. اگر تخطی‌کننده از قواعد شهر را که عنصر شهوانی او بر عنصر عقلانی‌اش حاکم شده است مجازات نکنیم، حیات شهر و در نتیجه سعادت افراد شهر به خطر می‌افتد؛ چرا که دیگران هم می‌آموزند که چگونه در کشمکش میان عناصر نفسانی خود، سوی عنصر شهوانی را بگیرند. هم‌چنین از نظر افلاطون، باید مجرم را با چنان شدتی مجازات نمود که دیگر به ارتکاب مجدد جرایم باز نگردد. او نوشته است: «هر جا از کسی خلاقی کوچک یا بزرگ سر زد، قانون حاکم بر شهر او را آگاه ساخته و آن چنان ملتزم می‌سازد که هرگز جسارت ارتکاب مجدد آن جرم را پیدا نکند و یا حداقل احتمال آن کمتر شود» (Pangle, 1988: 826-827). در مجموع به نظر می‌رسد از میان اهداف احصا شده، بازدارندگی وجه غالبی است که پس از افلاطون، مورد توجه خطیبان آتن نیز قرار گرفت؛ برای مثال، دموستن^۱ در سخنرانی علیه آندروتین خطاب به دادرسان می‌گوید: «صحنه‌ی مجازات فرد مجرم که تقاص خطاهایش را می‌دهد، درس عبرت‌آموزی برای تمامی افراد است تا معتدل‌تر رفتار کنند» (Gagarin, 2010: 25).

در همین دوران، برخی حکمای یونان بر جنبه‌ی آموزشی مجازات‌ها تأکید کرده‌اند. به عنوان نمونه، لایکوروس می‌گوید: «افراد جوان از دیدن مجازات مجرم و پاداش نیکوکار بیش‌تر تأثیر می‌پذیرند. ترس ناشی از مشاهده‌ی صحنه‌ی مجازات

1. Demosthenes (384–322 BC)

موجب می‌شود تا آنان از انجام جرایم مشابه خودداری کنند (کلی، ۱۳۸۲: ۷۵). هم‌چنین آیس‌خینس در جریان متهم کردن تسیفون می‌گوید: «هنگامی که قواد رذلی مانند او مجازات می‌شود، دیگر مردمان حساب کار خود را می‌کنند» (Adams, 1919: 246).

۲-۱. رومیان؛ هم‌چنان در سیطره یونان

ساختار فکری رومیان درباره اهداف مجازات به شدت متأثر از حکمای یونانی بوده و گاه این تصور ایجاد می‌شود که دست‌نوشته‌های رومیان تنها بازگویی‌ای از اندیشه‌های یونان باستان است. سنکا^۱ در رساله‌ی خود در باب عفو، خطاب به نرو^۲ سه مبنا را برای مجازات برمی‌شمارد. به نظر او، امپراتور می‌بایست مجرمانی را که به دیگران لطمه وارد آورده‌اند، بر پایه‌ی مبانی سه‌گانه‌ای به کیفر برساند که عبارت‌اند از: اصلاح بزهکار، اخطار به دیگران و فراهم نمودن امنیت بیش‌تر برای مردم با از میان بردن بزهکاران (کلی، ۱۳۸۲: ۱۲۱). بر این اساس، «در دوره‌ی امپراتوری، حکم مجازات مرگ که برای از میان برداشتن بزهکاران مقرر می‌شد، به وفور و همراه با بی‌رحمی روزافزونی صادر می‌شد. اسیران جنگی و در برخی موارد سایر محکومان (سیستم عدالت قضایی روم) را در کارکرتولیانوم می‌انداختند تا از گرسنگی و مزاحمت جوندگان، شپش زیرزمین و لوث و نجاست پاک نشدنی جان دهند. روایت است که در همان جا پطرس و بولس پیش از مصلوب شدن طعم عذاب را چشیده و آخرین بیانات خود را خطاب به دنیای جوان مسیحیت نوشته‌اند» (دورانت، ۱۳۶۶: ۴۷۵/۲).

مدت‌ها بعد و در اوایل سده‌ی دوم میلادی، اولوس گلیوس^۳ نویسنده‌ی رومی تلاش کرد آموزه‌های یونانی اشاره شده را دوباره مطرح کند. او واژگان و اصطلاحات یونانی را برای هدف‌های سه‌گانه‌ی مجازات به کار گرفت؛ وی فارغ از

1. Lucius Annaeus Seneca (4 BC – AD 65)
2. Nero (15 December 37 AD – 9 June 68 AD)
3. Gelious/Jelious

اهداف بازدارندگی و اصلاح و درمان، هدف سومی تحت عنوان «تیموریا»^۱ را ذکر می‌کند (Mackenzie, 1985: 196). گلیوس این اصطلاح را به معنای عزت و شرف قربانی جرم دانسته و بیان می‌دارد که در صورت عدم اجرای مجازات فرد خاطی، عزت و شرف قربانی مورد خدشه قرار می‌گیرد (کلی، ۱۳۸۲: ۱۲۱). هم‌چنین او بدین لحاظ که این هدف در میان اهداف متعالی مجازات قرار نگرفته و بدان توجه نمی‌شود، اظهار شگفتی کرده است.

به هر ترتیب در دوره‌ی امپراتوری روم، قطع نظر از نظریه‌ی فلسفی سنکا و گلیوس درباره‌ی مجازات، حقوق کیفری در عمل ماهیتی صرفاً مکافاتی داشت؛ بدین معنا که فرد خطاکار را بر اساس کیفیت عملش مجازات می‌کردند و قاضی اختیار معینی در انتخاب نوع مجازات داشت. گاه و بی‌گاه به دلیل مقتضیات خاص زمانی یا مکانی، مجازاتی را به طور خاص تشدید نمود یا برای جلب توجه، به نحو غیر معمولی خبر آن را منتشر می‌کردند تا به عنوان درس عبرت، دیگران را از انجام خطا بازدارد؛ اما این که حقوق دانان و قضات در حکم به این کیفرها خود را ملزم به ارائه‌ی دلایل توجیهی می‌دانستند، نشان می‌دهد که نزد آنان بازدارندگی به عنوان هدف اصلی مجازات، رسمیت عام نیافته و مدت زمانی لازم بود تا این نظریه پایه‌گذاری شود. با این حال از حدود سال ۳۰۰ میلادی به بعد، یعنی از هنگامی که امپراتور روم چیرگی نظامی و توتالیتر بیش‌تری پیدا کرد، حقوق کیفری جنبه‌ی ارعابی و بازدارندگی فزاینده‌ای یافت (لوکاس، ۱۳۸۷، ۱/ ۳۹۵-۳۷۷؛ دورانت، ۱۳۶۶، ۳/ ۳۹۶-۳۷۶ و ۷۸۴-۷۷۶).

۳-۱. قرون وسطی؛ مجازات و طهارت روح

از دوران اولیه‌ی قرون وسطی، نوشته‌هایی باقی‌نمانده که به بحث از هدف، دلیل یا میزان مجازات‌ها پرداخته باشد. رویه‌ی غالب آن بود که پدران کلیسا اقدامات کیفری دولت‌ها در راستای سرکوب خطاکاران و حمایت از قربانیان را موجه دانسته و مشروعیت مجازات‌ها را امری مفروض می‌پنداشتند. پیش‌تر اشاره شد که غلبه‌ی وجه بازدارندگی در اواخر دوره‌ی امپراتوری روم و تأکید بر شدت مجازات‌ها، فضایی

1. Timoria

را ساخته بود تا اندیشمندانی چون سنت آگوستین^۱ در مورد کارآمدی و اهداف فعلی مجازات دچار تردیدهای جدی شده و سعی نمایند پارادایم فکری غالب را شکسته و به طرحی نو بیندیشند (دورانت، ۱۳۶۶: ۷۵۳/۳-۷۲۳). آگوستین نقص‌ها و کاستی‌های سیستم عدالت قضایی مانند بی‌رحمانه بودن مجازات‌ها و مشروع بودن شکنجه و هم‌چنین ضعف ذاتی سیستمی را که در آن یک انسان در مقام قضاوت در خصوص انسانی دیگر قرار گیرد، تقبیح می‌نمود (ژیلسون، ۱۳۸۹: ۱۱۹). وی می‌نویسد: «چقدر سخت و غامض است که مجازات را طوری تعیین کنیم که به موجب آن، نه تنها شخص چیزی به دست نیآورد، بلکه لطمه هم ببیند و فقط تنبیه شود. به علاوه نمی‌دانم با این مجازات که زنگ خطر را برای دیگران به صدا در می‌آورد و آنان را به مجازات بشری تهدید می‌کند، آیا شمار بیش‌تری بهبود می‌یابند یا به عکس، تعداد افراد بیش‌تری خراب می‌شوند؛ چرا که غالباً اگر فردی را مجازات کنیم، موجب تخریب بیش‌تر وی شده‌ایم و حال آن‌که اگر رهایش سازیم، موجبات تخریب دیگران را فراهم آورده‌ایم» (کلی، ۱۳۸۲: ۱۸۱).

با این‌که سردرگمی‌های آگوستین و تردیدهای وی می‌توانست به تبلور جوانه‌های نظریه‌ای نو در باب مجازات و اهداف آن بیانجامد، اما در نهایت، وی به ضرورت غم‌انگیز مجازات‌ها در جامعه‌ی بشری بسنده کرده و بیان داشت: «قطعاً بی‌هدف نیست که نهاد سلطنت قدرت صدور حکم اعدام توسط دادرس، شلاق ضخیم جلاد، سلاح سرباز جوخه‌ی اعدام، حق مجازات برای حاکم و حتی سخت‌گیری پدر خوب کلیسا وجود دارد ... نابکاران به دلیل ترس از این امور کنترل می‌شوند و نیکوکاران در میان شیران با آرامش بیش‌تری می‌زیند» (دورانت، ۱۳۶۶: ۸۸/۴)؛ به علاوه، وی سعی کرد تا به کارگیری مجازات را بر مبانی دیگری استوار سازد و آن را با تعالیم مسیح موجه نماید. او به این عبارت «و مردم را به الحاح بیاور^۲» (انجیل لوقا، ۱۴: ۲۳) استناد جسته و دائماً این جمله را تکرار می‌کرد که «محبت داشته باش و آن‌گاه هر چه می‌خواهی بکن^۳». یکی دیگر از مبانی وی

1. Augustine of Hippo (Aurelius Augustinus Hipponensis, 13 November 354 – 28 August 430)

2. Coge intrare

۳. خطابه‌ای در مورد رساله‌ی اول یوحنا

برای توجیه مجازات آن بود که به کارگیری ارباب و تنبیه، در نهایت به نفع شخص خاصی خواهد بود و چون قاضی از روی محبت این احکام را صادر می‌کند، بنابراین امری مشروع تلقی می‌شود.^۱ بدین ترتیب، آگوستین با همه‌ی تلاش‌های فکری برای رسیدن به هدفی جدید و سیاستی نو برای مجازات‌ها، در نهایت به نظریه‌ی بازدارندگی رسید و سعی نمود تا این هدف را ابزاری نامطلوب، اما لازم برای جامعه بشری معرفی نماید.

این نکته را نباید فراموش کرد که در اوایل قرون وسطی، کلیسا تا حدی در کاستن از شدت مجازات‌ها و تقلیل جنبه‌ی بازدارندگی آن نقش ایفا می‌کرد. به عنوان مثال، تاریخ‌نگاران در خصوص جرایم علیه عفت و اخلاق عمومی بیان می‌دارند که «کلیسا نسبت به فواحش رویه‌ای مشفقانه اتخاذ می‌کرد و برای روسپانی که توبه کرده بودند، دارالعجزه‌هایی مخصوص دایر نموده و وجوهاتی را که فواحش توبه‌کار به کلیسا هدیه می‌کردند، در بین ضعفا پخش می‌کردند» (دورانت، ۱۳۶۷: ۱۱۰۸/۴). اساساً از نظر کلیسا در درجه‌ی نخست، تقصیر مجرم بایستی در ارتباط با تمامی اوضاع و احوال که شامل عنصر روانی مجرم نیز می‌شد، سنجیده شود، تا بدین وسیله از حالت صرفاً اربابی قانون و مجازات کاسته شود؛ در درجه‌ی دوم، مجرم به عنوان فرد گناه‌کار نیازمند توبه و بازسازی پنداشته می‌شد. در این رویکرد، مجازات دارای هدفی مقدس بود که از یک‌سو موجب تحکیم ایمان به کلیسا در میان سایر مردم می‌شد؛ و از سوی دیگر بزهدکار به واسطه‌ی چنین مجازاتی تطهیر می‌گشت.^۲ به عنوان نمونه، «در اسپانیا فرایند اعلام حکم قاضی و سوزاندن مقصران را اوتودافه^۳ می‌نامیدند و آن را نشانی از ایمان تعبیر می‌کردند. غرض از تمامی تشریفات این مراسم، تحکیم شالوده‌ی اصیل آیینی مردم و تأیید

۱. آگوستین مخالف اجرای مجازات مرگ برای متخلفان بود، اما گفته‌های او بعدها بنیانی نظری برای توجیه تفتیش عقاید در قرون وسطی به وجود آورد (لین، ۱۳۸۰: ۸۵).

۲. نمونه‌ی تبلور یافته‌ی چنین نقشی از کلیسا را می‌توان در میان اقوام لومبارد و آنگلو ساکسون یافت. در میان این مردمان، نقش تعدیل‌کننده‌ی کلیسا در تشویق به توبه و زمینه‌سازی اصلاح مجرمان بسیار جدی بود و این امر مقدمات توجه به تمامی اوضاع و احوال جرم، مجرم و هم‌چنین کاستن از شدت مجازات‌ها را فراهم ساخته بود (دورانت، ۱۳۶۶: ۵۸۱/۴-۵۷۹).

3. Auto-da-fe

ایمان کلیسا بود» (دورانت، ۱۳۶۷: ۱۰۵۲/۴). بنابراین وجود اصول مهم و مترقی در دیدگاه‌های اولیه‌ی کلیسا، زمینه را برای حقوق کیفری عقلانی در آینده‌ی دور آماده می‌ساخت.^۱

آنچه در رابطه با شرایط مجازات‌ها و اهداف آن در اوایل قرون وسطی گفته شد، در رابطه با سال‌های واپسین این دوره صادق نیست. برخی نویسندگان معاصر مانند مارتین کاف شسلر^۲ پس از مقایسه‌ی عملکرد سوابق قضایی در بسیاری از کشورهای اروپایی مانند فرانسه، آلمان، انگلیس و به ویژه اسپانیا، به این نتیجه رسیده‌اند که سیاهه‌ی جرایم و مجازات‌ها در اواخر قرون وسطی به مراتب بیش‌تر از اوایل آن و حتی دوره‌های معاصر است (مارتینز، ۱۳۸۲: ۳۶). اندیشه‌های سنت توماس آکویناس^۳ بیان‌گر تحولات پایانی مجازات در قرون وسطی است که بر خلاف اوایل قرون وسطی (تا ۱۱۰۰ میلادی) از تشدید مجازات بیش‌تری برخوردار بوده و اربابان کلیسا بر هدف بازدارندگی و سرکوبگری مجازات‌ها تأکید بیش‌تری داشتند. توماس معتقد است نقش حقوق کیفری در بخش‌هایی که کارکرد مشروع دارد^۴،

۱. بررسی اجمالی سایر اقوام مهم این دوره نیز خالی از فایده نبوده و نشان می‌دهد که زمینه‌های معرفتی و غیر معرفتی و اقلیمی تا چه اندازه بر تطور اهداف مجازات مؤثر است. در عصر مزبور، پادشاهی‌های ژرمن (German monarchs) تصویر مشابهی از اقدامات کلیسا را ارائه می‌دادند (آدلر، ۱۳۷۸: ۲۴۹-۲۴۶؛ دورانت، ۱۳۶۶: ۶۶۳/۴-۶۵۸). در میان ویسی‌گوت‌های اسپانیا (Visigothic Kingdom) و جنوب فرانسه، خوی درنده‌ی رومی‌های دوره‌ی متأخر که تنها معطوف به بازدارندگی بود، هم‌چنان باقی ماند. در میان فرانک‌ها (Frankish kingdom) و بخشی از انگلوساکسون‌ها (Anglo-Saxon kingdoms)، مجازات به جهت ضرورت حفظ نظم عمومی از اهمیت برخوردار بود؛ هرچند که آنان از بزهدار می‌خواستند تا احساسات انتقام‌جویانه قربانی جرم یا خانواده‌ی وی را آرام سازد و لذا تا حدی هدف تشفی خاطر بزهدیده را دنبال می‌کردند (دورانت، ۱۳۶۶: ۱۰۹/۴-۱۱۵).

2. Martin K. Schessler

3. Saint Thomas Aquinas (Tommaso d'Aquino, 1225 – 7 March 1274)

۴. توماس معتقد بود ایمان مسیحی مبتنی بر عقل است و قانونی هم که ذاتی طبیعت است از عقل نشأت می‌گیرد (سولومون و هیگینز، ۱۳۹۲: ۲۶۳). او بر این باور بود که دایره‌ی تجریم و تحریم یا یکدیگر هم‌پوشانی ندارند، بلکه قانون ساختگی دست بشر همه‌ی سنیاتی که افراد متقی از آن دوری می‌کنند را نپسند می‌کند. وی معتقد بود قانون تنها آن دسته از گناهان بزرگ را جرم‌انگاری می‌کند که اکثریت مردم قادر به خودداری از انجام آن هستند؛ به ویژه گناهی که به دیگران ضرر می‌رساند و اگر منع نشود، ادامه‌ی زندگی اجتماعی را غیر ممکن می‌سازد؛ مانند قتل و دزدی (کلی، ۱۳۸۲: ۲۴۰-۲۴۱).

نقشی بازدارنده و سرکوبگرانه است که با تهدید مجرمان بالقوه و بالفعل مانع از ارتکاب جرم می‌گردد. البته وی قبول دارد که نفس مجازات می‌تواند تا حدی اثر اصلاحی و بازاجتماعی داشته باشد، اما مهم آن است که بتوان امنیت بیش‌تری را برای افراد بی‌گناه فراهم آورد.^۱

کتاب تاریخ تمدن استقرار چنین تفکری در قرون وسطی را تأیید می‌نماید. به عنوان نمونه، ویل دورانت می‌نویسد: «اکثر آن‌ها (منظور بازپرسان کلیسا بود که در بین توده‌ی مردم از آن‌ها با عنوان سگان شکاری خداوند^۲ یاد می‌شد) در اخلاقیات بسیار سخت‌گیر بودند. این جماعت خود را قضاتی نمی‌دانستند که کارشان در عین بی‌طرفی، تفکیک ادله و براهین باشد، بلکه خود را مبارزانی در تعقیب دشمنان مسیح می‌شمردند. برخی از آن‌ها مانند «روبر دومینیکن» افراد خون‌خواری بودند که در یک روز حکم سوزاندن یکصد و هشتاد زندانی را صادر کردند» (دورانت، ۱۳۶۷: ۴/۴۸۰). یکی از اعضای فرقه فرانسیسکن در وصف شدت مجازات‌ها و سهل‌گیری در اثبات جرم نوشته است: «اگر پطروس و پولس مقدس به این دیوان احضار می‌شدند، براثت ذمه حاصل نمی‌کردند» (مددپور، ۱۳۸۱: ۳۸۹). دورانت معتقد است «معمولاً پیش از پیدایش دستگاه تفتیش عقاید، اتکای کلیسا بر این بود که رعب و هراس‌های دینی را در دل متخلفان بالقوه یا مجرمان اندازد. در این راستا، دادگاه‌های کلیسایی حق نداشتند به صدور «فتوای خون» و به عبارت دیگر، حکم قتل در مورد بزه‌کاران با هدف حفظ بازدارندگی و شدت مجازات مبادرت کنند؛ در حالی که تکفیر صغیر^۳

۱. در تأیید این ادعا می‌توان به عبارت زیر از توماس اشاره کرد که بیان می‌دارد: «افراد جوان باتقوایی هستند که تنها به راهنمایی والدین نیازمندند، اما در مقابل افرادی هستند که با خوی شریر و مستعد گناه، به راحتی تحت تأثیر کلمات قرار نمی‌گیرند و موعظه نمی‌پذیرند. ضروری است این افراد با زور و ترس، از ارتکاب بزه بازداشته شوند تا این‌که زندگی آرامی برای باقی افراد جامعه فراهم آید. در نهایت خود این افراد با زور عادت به این سمت کشیده می‌شوند تا کارهایی را که پیش‌تر از روی ترس انجام می‌دادند، با اراده انجام دهند و تقوا پیشه کنند. چنین نظامی که بر اساس ترس از مجازات عمل می‌کند، نظام حقوقی است» (ملکیان، ۱۳۷۷: ۲/۱۰۹).

2. Domini Canes

۳. احکام تکفیر به ظاهر مجازات‌هایی ساده انگاشته می‌شوند؛ در حالی که این نوع از احکام کیفری از شدت بسیار بالایی برخوردار بوده و جنبه‌ی بازدارندگی قابل توجهی داشتند. برای مثال، اگر متخلفی که به

یا جزئی، کیفری بود که هر کشیشی حق داشت آن را به موقع اجرا گذارد» (دورانت، ۱۳۶۷: ۱۰۱۴/۵-۱۰۱۵). مخاطب احکام کیفری کلیسا در قرون وسطی، قومی بود که خویش را سخت نیازمند شعایر دینی می‌دانست و می‌ترسید که دست اجل پیش از آمرزش گناهان گریبانش را بفشارد؛ لذا شدیدترین و بازدارنده‌ترین مجازات‌ها در این عصر غالباً همراه با محرومیت از تماس با وادی روحانیت کلیسایی مانند تکفیر صغیر، تکفیر کبیر و در نهایت لعن قلمداد می‌شد. این دیدگاه به خوبی در سطور فرمانی که از جانب نیکولوس سوم در سال ۱۲۸۰ میلادی صادر شده است، دیده می‌شود.^۱ ناگفته نماند افراط در صدور چنین احکامی در نهایت موجب شد تا میزان تأثیر بازدارندگی این نوع از مجازات‌ها به شدت کاهش یابد.^۲

۴-۱. رنسانس و دوران اصلاح (۱۳۵۰-۱۶۰۰ میلادی)؛ بارقه‌های

تشکیک

نخستین مرحله‌ی رنسانس، مرحله‌ی انسان‌گرایی است که در وهله‌ی نخست با انواع نسبتاً حیرت‌آوری از فلسفه‌ها شروع می‌شود (کاپلستون، ۱۳۸۸: ۱۹-۲۵/۳). به طور مثال، افلاطونیان^۳ انواع گوناگون ارسطوییان^۴،

تکفیر صغیر محکوم شده بود، پیش از طلب و دریافت آمرزش از کلیسا فوت می‌کرد، در قاموس اعتقادی توده‌ی مردم، وی به مجازات عذاب ابدی در آخرت مبتلا شده بود. از سوی دیگر، حکم تکفیر کبیر، شخص را از هر گونه هم‌بستگی حقوقی، اجتماعی یا روحانی با جامعه‌ی مسیحی محروم می‌کرد. در حقیقت، وی نه تنها از اهلیت تمتع ساقط شده فرض می‌گردید، بلکه هیچ فردی حق نداشت حتی با وی بر سر یک سفره بنشیند یا با او صحبت نماید. به عنوان مثال، زمانی که روپر پادشاه فرانسه برای ازدواج با برادرزاده‌ی خویش تکفیر شد، کلیه‌ی درباریان و تقریباً همه‌ی خدمتکارانش او را ترک گفتند. دو نفر خدمتکاری که در دربار وی باقی ماندند، هر خوراکی را که بر سر سفره پادشاه باقی می‌ماند در آتش می‌ریختند تا مبادا از این طریق ملوث شوند (دورانت، ۱۳۶۷: ۱۰۱۴/۵-۱۰۱۶).

۱. برای مطالعه‌ی این فرمان تاریخی، بنگرید به: دورانت ۱۳۶۷: ۱۰۴۹.

۲. مانند سوء استفاده از احکام تکفیر برای مقاصد سیاسی، انواع تکفیرهای عمومی و دسته جمعی در قرون سیزده و چهارده در خصوص مردم میلان، بولونیا، فلورانس و ... (دورانت، ۱۳۶۷: ۱۰۱۵/۵-۱۰۱۶).

3. Platonists

4. Aristotelians

ضد ارسطوییان^۱، رواقیان^۲، شکاکان^۳، التقاطیان^۴ و در نهایت فیلسوفان طبیعت^۵. غالب این جریانات نوین فکری که با همراهی سبک‌های اجتماعی-انقلابی ظهور یافتند، ثمره‌ی فروپاشی تدریجی چارچوب جامعه‌ی قرون وسطایی و سست شدن پارادایم‌های فکری عصر مذکور بود. در این بین، تنها اشاره به طرح مباحثی چون انصاف، برابری، حقوق طبیعی، عرف، قانون جهانی^۶ فرانسیس ویتوریایی دومینیکی^۷ و رساله‌ی سونارس^۸ درباره‌ی قانون، بیان‌گر تحولات گسترده‌ی حقوقی در عصر رنسانس است که مجال پرداخت به ابعاد گسترده‌ی آن و تأثیرات آن بر حقوق کیفری در مکتوب حاضر فراهم نمی‌باشد.

به هر جهت، با رویکردهایی که در اواخر دوره‌ی قرون وسطی اتخاذ شده بود (تأکید بیش از حد بر هدف بازدارندگی به واسطه‌ی توسیع دایره‌ی جرم‌انگاری و تشدید مجازات)، شرایطی فراهم شد تا اندیشمندانی چون ویتوریا^۹ و دوسوتو^{۱۰} علیه این جریان موضع‌گیری نمایند. این دو نظریه‌پرداز دوره‌ی رنسانس، نسبت به سخت‌گیری بیش از حد سیستم قضایی در مواجهه با ضعف اخلاقی مردم انتقاداتی را مطرح نمودند^{۱۱}. مولینا^{۱۲} می‌نویسد: «اگر تمامی تخلفات از فضایل مجازات شود، نژاد بشر بیش از حد سرکوب شده و دادگاه‌ها و زندان‌ها توانایی مجازات و مهار همه‌ی جرایم

1. Anti- Aristotelians
2. Stoics
3. Sceptics
4. Eclectics
5. Philosophers of Nature
6. International Law
7. Francisco de Vitoria (or Victoria) (1483– 12 August 1546)
8. Francisco Suárez (5 January 1548 – 25 September 1617)
9. Francisco de Vitoria (Victoria) (1483–1546)
10. de Soto (1494–1560)

۱۱. این اعتراض بدان سبب بود که در اواخر قرون وسطی، رفتارهایی که بیش‌ترین مجازات را در پی داشت، بزه‌های تجاوز به نظم عمومی، تجاوز به اخلاقیات و تجاوز به مذهب بود. جرم‌انگاری افراطی و گاه سفارشی عدول از اخلاقیات در کنار کیفرهای سنگین برای این هنجارشکنی، باعث شد تا این دوره از تاریخ با تجربه‌ی تلخ جرم‌انگاری و کیفرگذاری هنجارشکنی‌های اخلاقی عجین شود (مارتینز، ۱۳۸۲: ۳۷-۳۹).

12. Luis de Molina (1535–1600)

را نخواهند داشت» (کلی، ۱۳۸۲: ۲۹۹). توماس مور^۱ در موضعی مشابه بیان می‌دارد: «فکر نمی‌کنم درست و عاقلانه باشد که از دست دادن پول موجب از دست دادن زندگی انسان شود؛ چرا نتوانیم چنین مجازات افراطی و آزار دهنده‌ای را یک صدمه‌ی آشکار بنامیم؟ نیاستی چنین حکمرانی ظالمانه‌ای، چنین قواعد تنگ و باریکی و چنین قوانین بی‌رحمانه‌ای مجاز شمرده شوند؛ به این معنا که اگر تخلف کوچکی از کسی سر زد فوراً شمشیر بکشیم؛ و هم‌چنین نه این که رسوم رواقی در کنار آن تحمل گردد؛ به صورتی که همه‌ی تخلفات را برابر فرض کنیم و قتل و دزدی را یکی بدانیم؛ در حالی که یکی از دیگری قبیح‌تر و شنیع‌تر است. اگر اندکی برای انصاف ارزش قائل باشیم، میان آن دو هیچ‌گونه شباهت یا برابری وجود ندارد» (همان: ۲۹۹-۳۰۰).

با وجود همه‌همه‌هایی که در راستای مخالفت با وجه بازدارندگی صرف مجازات‌ها در اوایل این دوره صورت می‌گرفت، این بازه زمانی از جهت علاقه‌ی علمی به تئوری جرم و مجازات، نسبت به دوره‌های پیشین پیشرفتی نداشت؛ تا جایی که برخی اندیشمندان بر پیوستگی میان تفکر قرون وسطی و دوره‌ی پس از آن تأکید ورزیده‌اند. کاپلستون معتقد است پدیده‌ی این تداوم و پیوستگی در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی به حد کافی آشکار است. البته دوستو و مولینا با ارتباط دادن حقوق کیفری به قانون طبیعت و ضرورت تکمیل آن با حقوق موضوعه‌ی بشری، تا حدی به اهداف مجازات‌ها شکل تئوریک دادند. به عنوان نمونه، دوستو یکی از کارکردهای اساسی مجازات را «متوقف کردن گستاخی ناپکاران» معرفی می‌نماید (Craig, 1998: 215). با این حال بیان می‌دارد قانون طبیعی که از نظر وی کارکرد یاد شده نتیجه‌ی منطقی آن است، نمی‌تواند با مجازات، افراد را وادار به پیروی کند. مولینا این اصل را به حقوق طبیعی نسبت داد که بدکاران بایستی توسط مرجع عمومی مجازات شوند تا صلح، عدالت و مصلحت عمومی جامعه حفظ شود. از نظر وی، این حراست از جامعه با محو بدکاران از صحنه یا بازداشتن آنان و دیگران از تقلید و تکرار دیگران محقق می‌شود.

در اوایل دوره‌ی رنسانس دیدگاه‌هایی درباره‌ی سایر اهداف مجازات و

1. Sir Thomas More (7 February 1478 – 6 July 1535)

گردش به سمت آن‌ها وجود دارد؛ اما در مجموع، هدف بازدارندگی هم‌چنان به عنوان عنصری کلیدی در مجازات‌ها لحاظ شده و صرفاً مبنای تصویب آن تفاوت کرده است. گاه این بازدارندگی سوار بر مرکب مصلحت‌جامعه است و زمانی دیگر بر مرکب حقوق طبیعی؛ اما در هر حال، شدت مجازات یگانه مسیری است که تا اوایل سده‌ی هفدهم برای نیل به این هدف اتخاذ می‌شده است. ویل دورانت در تأیید این دیدگاه چنین می‌نگارد: «محبوسان غالباً در حجره‌های تنگی زندانی می‌شدند که دارای حداقل نور و هوا بود؛ مجازات‌های قانونی بسیار ظالمانه بودند و تازیانه زدن، داغ کردن، قطع کردن عضو، کور کردن، بریدن زبان، شکستن دست و پا بر چرخ شکنجه^۱، چوب در مقعد کردن^۲، سوزاندن در تل آتش و نظایر آن را شامل می‌شد. محکومان به اعدام را ممکن بود در زندان خفه سازند، محرمانه غرق کنند، از پنجره‌ی کاخ بیابیزند و یا زنده بسوزانند. کسانی که مرتکب جنایات وحشیانه یا دزدی اشیای مقدس شده بودند، با انبر داغ می‌کردند، یا به دم اسب بسته و سپس سر از تنش بریده و شقه شقه می‌شدند ... حقیقتاً عصر شقاوت بود و قوانین آن به تبعیت از اقتصادی بی‌رحم وضع شده بود. توده‌ی مردم محکوم به فقر این جهانی و لعن آن جهانی بودند ...» (ویل دورانت، ۱۳۶۷: ۳۱۱/۵).

۱. کیفر چرخ بدین صورت اجرا می‌شد که ابتدا محکوم را بر روی صلیبی می‌خواباندند و چهار دست و پای وی را قطع می‌کردند. سپس جلا دهنده‌ی وی را با میله‌ای گداخته سوراخ می‌کرد و او را به چرخ می‌بست. در نهایت ران‌ها و بازوانش را برگردانده و استخوان‌ها را خرد می‌کردند تا طعم مرگی زجرآور را به وی بچشانند (مارتینز، ۱۳۸۲: ۹۵-۹۱).

2. Empalement

۳. با همه این سخت‌گیری‌ها و تلاش‌ها برای نشان دادن شدت مجازات‌ها، غالباً «مردم از این کیفرهای وحشیانه مشمئز نمی‌شدند و چه بسا از شرکت در تماشای اعدام‌ها و شکنجه‌ها لذت نیز برده و گاه دست یاری به سوی جلا دهن دراز می‌کردند» (دورانت، ۱۳۶۸: ۸۹۶/۶-۸۹۷). به تصدیق مورخان، مجازات‌های این دوره بسیار شدیدتر از قرون وسطی بوده، اما تأثیر آن بر کاهش نرخ ارتکاب جرایم بسیار پایینی ارزیابی شده است. عبارات ویل دورانت می‌تواند تصویر روشنی از تأثیر ناچیز این کیفرها را نشان دهد: «خیانت امری عادی محسوب می‌شد و آدم‌کشی در تمام طبقات رواج داشت. جنایت به علت بدگمانی در زندگی مردم به همان اندازه فراوان بود که در نمایشنامه‌ی شکسپیر. هر اتلولوی که به همسرش بدگمان می‌گشت و از کشتن وی عدول می‌کرد، نامرد خوانده می‌شد. در شهرهایی که هنوز شب را با تاریکی به روز می‌رساندند، دزدی همان قدر زیاد بود که روسپی‌گری» (دورانت، ۱۳۶۸: ۸۹۵/۶).

۲. دوران پس از رنسانس تا دوره معاصر

در این قسمت از مقاله، دوران پس از رنسانس تا دوره‌ی معاصر در قالب چهار سده مورد تحلیل قرار خواهد گرفت.

۲-۱. سده‌ی هفدهم؛ رنسانس نظریات مرتبط با اهداف مجازات

در تقسیم‌بندی‌های تمدنی، این سده را ذیل دوره‌ی رنسانس و اصلاحات قرار می‌دهند (و نه دوره‌ی روشنگری)؛ اما به نظر می‌رسد جوانه‌ی نظریه‌پردازی در باب مجازات‌ها و اهداف آن در این بازه زمانی شکوفه کرده است. در این سده، اندیشمندانی چون گروسیوس^۱ و هابز^۲ ظهور می‌کنند که آراء آن‌ها نه تنها به طور مستقیم نظام حقوقی و قضایی عصر مذکور را متأثر ساخت، بلکه بافت اجتماعی توده‌ی مردم نیز از این اندیشه‌ها تأثیر پذیرفت. فردریک کاپلستون در تأیید چنین مدعایی بیان می‌دارد: «این که برای مدت مدیدی آراء فیلسوفان دوره‌ی رنسانس و دوره‌ی پس از آن به همان صورتی که می‌نمود پذیرفته می‌شد، تا حدی ناشی از این عقیده بود که در قرون وسطی واقعاً چیزی که شایسته‌ی نام فلسفه باشد، وجود نداشت» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۱/۴). به هر ترتیب، نظر به تمایز جدی این سده از سال‌های نخستین رنسانس و ظهور اندیشمندانی چون گروسیوس، هابز، لاک و دوما در این بازه زمانی، سده‌ی هفدهم از رنسانس تفکیک شده و به صورت مجزا بررسی می‌گردد.

نخستین رساله‌ی جامع و مفصل درباره‌ی حقوق کیفری در کتاب «قانون جنگ و صلح»^۳ گروسیوس آمده است. وی در این رساله، فصلی طولانی را به نخستین نظریه‌های نوین در باب فلسفه‌ی مجازات اختصاص داده است: نخست، گروسیوس به روشی سلبی به تعریف قلمرو حقوق کیفری می‌پردازد؛ هیچ‌گونه حقی برای مجازات اعمال درونی یعنی اندیشه و فکر وجود ندارد و اعمالی که نه به طور مستقیم و نه به نحو غیر مستقیم جامعه‌ی انسانی یا یک انسان دیگر را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، نبایستی کیفر داده شود. از نظر او این اعمال باید به

1. Hugo Grotius (10 April 1583 – 28 August 1645)

2. Thomas Hobbes (April 1588 – 4 December 1679)

3. On the Law of War and Peace, 1625

خداوند واگذار گردد. البته وی قید دیگری را اضافه می‌کند و آن این که اگر این تنبیه برای اصلاح شخص خطاکار صورت گیرد، کیفر مزبور مشروع تلقی می‌گردد.

دوم، گروسیوس انتقام را به عنوان ریشه‌ی مجازات تعیین می‌نماید؛ اما اعمال مجازات با انگیزه‌ی کینه‌جویی را نمی‌پذیرد و نظریه‌ی سه‌گانه‌ی سنکا را برمی‌گزیند که شامل اصلاح مجرم، بازدارندگی و خدمت به امنیت جامعه با محو مجرم از آن است. وی به صراحت اعلام می‌کند که مجازات نبایستی توسط قربانی جرم و به عنوان انتقام شخصی اعمال گردد (کلی، ۱۳۸۲: ۳۵۶-۳۵۹).

هابز بخشی از اثر بزرگ خود را به جرایم و مجازات اختصاص داد. برخلاف بحث‌های بسیار جدی‌ای که هابز در باب جرم‌انگاری و رابطه‌ی فضایل اخلاقی، گناه و جرم دارد، وی تحلیل دقیقی از اهداف مجازات ارائه نداده است. با این حال، او می‌گوید: «غایت مجازات، انتقام و تخلیه‌ی خشم نیست، بلکه اصلاح متخلف یا دیگران است»^۱ (Yates, 2012: 31).

جان لاک^۲ در موضعی متفاوت، هدف مجازات را تنها بقا و حراست از جامعه دانسته و بیان می‌دارد: «قانون‌گذار تنها دارای قدرت وضع قوانین و انضمام آن دسته از مجازات‌ها به قوانین مزبور است که معطوف به حفظ کل جامعه باشد. حفظ جامعه با قطع و جراحی بخش‌هایی صورت می‌گیرد که تا حد زیادی فاسدند و افراد سالم و تندرست را تهدید می‌کنند؛ در غیر این صورت، هیچ‌گونه سخت‌گیری و مجازاتی قانونی نبوده و هدف مشروعی ندارد. قدرت تحمیل مجازات‌ها تنها ریشه در قرارداد و توافق و رضایت متقابل آنانی دارد که جامعه را تشکیل می‌دهند»^۳. هم‌چنین از نظر پوفندورف^۴، حفظ جامعه و نه مکافات، غایت مشروع مجازات است. امنیت با ناتوان

۱. فلسفه‌ی هابز باعث واکنش شدیدی در انگلستان می‌شود؛ تا جایی که در آثار شارحان تاریخ فلسفه‌ی غرب فصلی در باب «نظام هابز» تأسیس و از وی به عنوان یکی از فلاسفه‌ی نظام‌ساز یاد می‌شود. به همین دلیل است که تبلور نظریه‌های وی در باب مجازات (هر چند بسیار ناقص) به وضوح در تحولات حقوقی انگلستان آشکار می‌شود. برای اطلاعات بیش‌تر، بنگرید به: کاپلستون، ۱۳۸۰: ۴/۶۵-۱۳.

2. John Locke (29 August 1632 – 28 October 1704)

3. Suess, Matthew K. Punishment in the State of Nature: John Locke and Criminal Punishment in the Unites states of America, Washington University Jurisprudence Review, V 7, 2015

4. Baron Samuel von Pufendorf (8 January 1632 – 13 October 1694)

ساختن جانین از اضرار بیش‌تر و بازداشتن دیگران از تقلید از آن‌ها به دست می‌آید. روی دیگر جریانات فکری فوق، اندیشه‌های دوما^۱ قرار دارد که از حیث مبانی فلسفی با اندیشمندان این سده اختلافات آشکاری دارد؛ اما نتیجه‌ی فلسفه‌ی او نیز به نقطه‌ای مشترک ختم می‌شود. او به جای این که حراست از جامعه را به عنوان هدف اصلی مجازات بنگرد، برای مجازات سه وظیفه قائل است. نخستین وظیفه که ویژگی همه‌ی مجازات‌ها به جز مجازات مرگ است، باید اصلاح کسانی باشد که مورد تنبیه قرار می‌گیرند؛ دومین وظیفه که خاص مجازات‌های سختی چون اعدام است، باید مجرمان را از ایجاد اختلالات جدید در جامعه بازدارد؛ و بالاخره سومین هدف، عبرت‌آموزی است که با مشاهده‌ی صحنه‌ی اجرای مجازات و برانگیخته شدن احساس ترس حاصل می‌شود» (پرادل، ۱۳۷۳: ۳۳).

در این قرن سخت‌گیری و شدت مجازات تا حد زیادی ثابت ماند، اما جو حاکم تحت تأثیر منطق فردگرایی نسبت به اندکی تسامح و تساهل بی‌میل نبود. در اکثر کشورها، عدالت‌گیری به وسیله‌ی اختیارات قضایی، عفو و اغماض قضات تعدیل می‌شد. با این حال، افکار عمومی هم‌چنان طرفدار سخت‌گیری در مجازات‌ها بود و آن را ابزاری ضروری برای اداره‌ی جامعه قلمداد می‌کرد. از طرف دیگر، علت اصلی استقرار اهداف سزاگرایانه و تعذیب‌گرایانه و عدم توجه به اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه در این قرن را می‌توان در تمایلات قدرت سیاسی حاکم جست و جو کرد. قدرت سیاسی مجازات را ابزاری کارآمد برای تثبیت قدرت استبدادی‌اش می‌دانست و سعی می‌کرد تا بدین وسیله از کلیساهای رسمی در مقابل کلیساهای ممنوعه^۲ حفاظت کرده و منافع و امتیازات متقابلش را جلب نماید (مارتینز، ۱۳۸۲: ۹۷-۹۴).

1. Dumas

۲. منظور مذهبی است که فعالیت آن‌ها در برخی کشورها ممنوع شده بود. مانند مذهب پروتستان در کشورهای کاتولیک آن زمان چون اسپانیا و ایتالیا.

۲-۲. سده‌ی هجدهم: رد اتوریته‌های حاکم و آغازی بر ساختارسازی

نهادهای کیفری

تأثیرات سده‌ی هجدهم بر شالوده‌ی فکری معاصر ما و تجلیات زندگی بشر امروزی به حدی محسوس است که نامش احساساتی آشنا از ساختارهای اجتماعی، سبک زندگی و مفاهیم بنیادین روزمره را در ما برمی‌انگیزاند. همانند سایر ادوار تمدنی فوق، این سده نیز به لحاظ فکری و ساختار حقوقی یک دوره‌ی مستقل و منقطع از سایر پارادایم‌های زمانی نیست، اما به هر جهت در این دوره، بنیان‌های قدیمی اقتدار و مشروعیت در اروپا فرو شکست^۱ (مارتینز، ۱۳۸۲: ۹۹-۹۸).

از دستاوردهای بارز عصر روشنگری آن بود که برای نخستین بار، مبانی، اهداف و تدابیر حقوق کیفری و مجازات، حالت یک علم مستقل به خود گرفت. در پیدایش این علم و تحلیل تفصیلی آن عوامل گوناگونی دخالت داشتند. نخست، بروز تردید نسبت به اقتدار و سنت‌های حقوقی قدیمی باعث شد که پذیرش رویه‌ی ادوار سابق و ارزش‌های بررسی نشده به عنوان پشتوانه‌ی کافی در تحمیل مجازات زیر سؤال برده شود؛ در مرتبه‌ی دوم، عقب‌نشینی افراط‌گری دینی و اعتقاد به نیروهای غیبی، موجب از بین رفتن اطمینانی شد که زمانی ساختارهای کلی اهداف مجازات و فلسفه‌ی آن را استوار ساخته بود؛ سوم، در حالی که در تمامی طول سده، شمار جرایم به‌ویژه جرایم علیه اموال به شدت رو به افزایش بود و موجب اعمال تنبیهات کیفری سببانه شد، احساسات انسان‌دوستانه در شبی ملایم رو به رشد گذاشته و بروز آن در نهضت‌های اجتماعی مانند جنبش‌های ضد برده‌داری آشکارا حس می‌شد. احساسات مزبور مبنای بروز انتقادات شدید علیه نظام‌های کیفری اروپایی گردید؛ نظام‌هایی که هنوز در دوره‌ی باخ و موتسارت مکرراً صحنه‌های بی‌رحمانه‌ی عمومی و ارباب‌آور را به وجود می‌آوردند.^۲

۱. جان کلی (John Nicholas Calley) معتقد است «سده‌ی هجدهم در بر دارنده‌ی نقطه‌ی اوج یک عصر فکری بود که زمینه را برای انقلاب آماده ساخت؛ عصر به اصطلاح روشن‌گری که ویژگی بنیادین آن رد تمامی اتوریته‌های معنوی و فکری و نفی جایگاه ایمان و عبادت مسیحی در تمدنی بود که خود ایمان، تلاش بسیاری برای شکل‌گیری آن تمدن به عمل آورده بود» (کلی، ۱۳۸۲: ۳۶۶-۳۶۵).

۲. ویل دورانت در جلد نهم از تاریخ تمدن خویش، فصلی را به جنایات و مکافات سده‌ی هجدهم اختصاص داده است که خواندن آن تصویری روشن از گستره‌ی جرایم و کیفیت مجازات در این عصر ارائه می‌دهد. اجمال سطور

در این سده بود که اهداف منسوب به تنبیه کیفری شروع به فاصله گرفتن از نظریه‌ی تقریباً جهان‌شمول بازدارندگی و انتقام، کرد. حتی در پایان این سده نیز اندیشمندانی مانند ایمانوئل کانت^۱ و ژوزف دومستر^۲ را می‌توان یافت که معتقد بودند دولت نه تنها حق، بلکه وظیفه‌ی تحمیل کیفر برای کیفر را در جهت استقرار عدالت مطلق داراست. از نظر کانت، کیفر رساندن بزهکار از آثار اصلاحی‌ای که احتمالاً بر آن مترتب است ضرورت نمی‌یابد؛ بلکه لزوم آن تحقق اصل اخلاقی محض است که به موجب آن، ستمکار با کردار خود شایستگی رنج و دردی را می‌یابد که کفاره‌ی ستم اوست. اصرار کانت بر اجرای عدالت در مثال جزیره‌ی متروک وی مشهود است^۳ (اونی، ۱۳۸۱: ۲۲۳-۲۱۹).

به هر جهت در مجموع، اصلاح مجرم و احیای شخصیت وی به‌عنوان یک ارزش، کم و بیش به درون مایه‌ی اصلی نظریه‌ی کیفری سده‌ی هجده تبدیل شد. بر اساس همین رویکرد فلسفی نو به اهداف کیفر، اندیشمندان این سده بر این باور بودند که هیچ یک از انگیزه‌های تلافی و بازدارندگی، مبنای اخلاقی کاملی برای مجازات نبوده و این جامعه است که باید بخشی از بار سرزنش پیدایش خلاف‌کاران را به دوش کشد. جان هوارد^۴ می‌نویسد: «سبک بیش از اندازه خشنی را برای اصلاح برگزیده‌ایم ... یعنی خشونت زیادی که قلب را سخت می‌کند ... در حالی که خارجی‌ها طرح‌های عقلانی‌تری را برای تلطیف روان به منظور اصلاح دنبال می‌کنند» (O'Quinn, 2005: 162).

این فصل را می‌توان در گزاره‌ای خلاصه نمود؛ «جامعه‌ای به غایت رو به تباهی، شدت مجازات‌ها در اوج و در عین حال رشد فزاینده‌ی جرایم و مجازات‌ها» (دورانت، ۱۳۶۹: ۸۳/۹-۷۷). نگارنده با مطالعه‌ی این فصل به این باور رسیده است که اگر بخواهیم مثالی از ناکارآمدی شدت مجازات‌ها و تأثیر آن در افزایش بازدارندگی ارائه دهیم، به طور قطع، این مثال از انگلستان سده‌ی هجدهم خواهد بود.

1. Immanuel Kant (22 April 1724 – 12 February 1804)

2. Joseph-Marie, comte de Maistre (1 April 1753 – 26 February 1821)

۳. مثال جزیره‌ی متروک حاوی این پرسش اساسی است که اگر افرادی که در یک جزیره‌ی متروک زندگی می‌کنند، مترصد این باشند که آن جزیره را ترک نمایند، آیا آن‌ها بایستی مجرمی که به اعدام محکوم شده است را حلق‌آویز نمایند یا خیر؟ طبق رویکرد کانتی، اجرای مجازات ضروری بوده و عدم اجرای آن مصادف با بی‌عدالتی و تجاوز به اخلاق است.

4. John Howard (2 September 1726 – 20 January 1790)

از متون تاریخی به دست می‌آید که مطالعات تطبیقی هوارد در باب نظام‌های کیفری، موجب شده بود تا سیستم عدالت قضایی استان‌های متحده (هلند) در کانون توجه وی قرار گیرد (لوکاس، ۱۳۸۷: ۱۲۸۶/۲). در سیستم قضایی فوق، مجرمان و بزهکاران زندانی، تحت راهنمایی دینی و کار اجباری سخت‌گیرانه‌ای قرار می‌گرفتند تا از یک سو به کیفر جرم ارتكابی خویش محکوم شده باشند و از سویی دیگر در مسیر اصلاح و درمان قرار گیرند. هوارد از زندان‌ها و دارالتأدیب‌های بسیاری بازدید کرد، اطلاعاتی گرد آورد و در سال‌های ۱۷۷۴ و ۱۷۷۷ میلادی مطالعات خود را با عنوان «وضع زندان‌ها در انگلستان و ولز، با ملاحظات مقدماتی و شرحی درباره‌ی بعضی از زندان‌های کشورهای دیگر» منتشر ساخت و موجب تصویب قوانین و سیاست‌های نوینی در مجلس عوام شد. ثمره‌ی اقدامات وی را زمانی درمی‌یابیم که الیزابت فرای^۱ به راحتی در زندان نیوگیت^۲ لندن شروع به ترویج اخلاق عمومی در میان زندانیان کرده و ساعاتی را برای اندرز دادن به آن‌ها اختصاص می‌دهد. جالب‌تر آن‌که به گواهی هنری لوکاس^۳، زندانیان مشتاقانه به نصایح وی گوش می‌دادند و هر جا که می‌رفت، اخلاق ساکنان آن‌جا بهتر شده و پروسه‌ی اصلاح شخصیت بزهکاران با موفقیت به نتیجه می‌رسید.

همگام با هوارد، کریستیان توماسیوس^۴ یکی از اندیشمندان برجسته‌ی آلمانی، اقدام به مبارزه‌ی فکری و عملی با سنت‌های کیفری عصر خویش نمود و هدف بازدارندگی صرف را به باد انتقاد گرفت. مورخان بر این باورند که «نفوذ اندیشه‌های توماسیوس بر تلطیف قانون مجازات آلمان و تخفیف یافتن شدت مجازات‌ها کمک بسیاری نموده است» (لوکاس، ۱۳۸۷: ۱۰۰۷/۲). سزار بکاریا^۵ حقوق‌دان ایتالیایی در اقداماتی مشابه همین نقش را در ایتالیا بر عهده گرفت.^۶

1. Elizabeth (Betsy) Fry (21 May 1780 – 12 October 1845)

2. Newgate Prison

3. Henry S. Lucas (5 March 1889 – 29 December 1961)

4. Christian Thomasius (1 January 1655 – 23 September 1728)

5. Cesare Bonesana-Beccaria (15 March 1738 – 28 November 1794)

۶. اثر وی با عنوان «درباره‌ی بزه‌ها و کیفر» (On Crimes and Punishment) به شدت در نظام حقوقی سده‌های هجدهم و نوزدهم مؤثر بوده و تنها ظرف هجده ماه، شش بار تجدید چاپ شد

رومیلی^۱ حقوق دانان انگلیسی در اغلب موارد جامعه را مسؤول ایجاد شرایط اجتماعی نا امید کننده‌ای می‌دید که بزهکاری پیامد طبیعی آن بود. وی معتقد است بهتر است به جای سرکوب وحشیانه، به مستمندان کار بدهیم و بدین وسیله انگیزه‌ی انجام جرم را از آنان بگیریم (کلی، ۱۳۸۲: ۴۳۶). به دنبال وی، ویلیام گادوین^۲ در سال ۱۷۹۳ کل نظام تنبیه کیفری مبتنی بر انتقام، بازدارندگی و حتی اصلاح و درمان را محکوم نمود و با حرارتی بیش‌تر از رومیلی، به عملکرد جامعه خرده گرفت. او می‌نویسد: «چه چیزی برای جامعه شرم‌آورتر از این است که به جای اصلاح نهادهایی که نظم را به دیکتاتوری بدل ساخته و سبب شر شده‌اند، آن‌هایی را که خود به سمت نظم‌شکنی سوق داده، انگشت‌نما کند» (همان: ۴۳۷). سرانجام در این سده، جرمی بنتام^۳ کل مسأله را تحت نظام کلی «حساب خوشبختی» قرار داد. اثر وی با عنوان «درآمدی بر اصول اخلاق و قانون‌گذاری»، مجازات را شری می‌دانست که تنها در صورتی که شر بزرگ‌تری را دفع کند، قابل قبول تلقی می‌گردد. بر اساس منظومه‌ی اعتقادی وی، هدف از مجازات می‌بایست اصلاح و بازدارندگی باشد. انتقام انگیزه‌ای نامشروع است؛ چرا که در موازنه‌ی منفعت‌انگارانه، لذتی که فرایند انتقام‌جویی به غریزه‌ی انتقام‌گیرنده منتقل می‌سازد، با رنجی که ایجاد می‌کند برابر نیست. بلک استون^۴ با دیدگاهی مشترک، در «یادداشت‌هایی پیرامون قوانین انگلستان»^۵ انتقام را از فهرست اهداف مشروع مجازات مستثنا کرد و در یک دسته‌بندی نوین، هدف غایی مجازات را پیش‌گیری از ارتکاب جرم دانست. او اصلاح و درمان مجرم را یکی از طرق تحصیل چنین هدفی می‌داند. استون می‌نویسد: «مجازات دیه یا کفاره‌ای در مقابل ارتکاب جرم نیست؛ چرا که چنین چیزی بایستی به تقدیر عادلانه وجود متعالی واگذار شود. بلکه مجازات برای پیش‌گیری از تخلفات مشابه در آینده است. این منظور به سه

(Wikipedia, On Crimes and Punishments).

1. Romily (1818-1758)
2. William Godwin (1756 –1836)
3. Jeremy Bentham (15 February 1748– 6 June 1832)
4. Sir William Blackstone SL KC (1723 –1780)
5. Commentaries on the Laws of England

روش دست‌یافتنی است: اصلاح شخص مجرم، بازداشتن دیگران از طریق عقوبت مجرم به خاطر انجام چنین کاری و با محروم کردن مجرم از قدرتی که بتواند در آینده دوباره دست به چنین کاری بزند» (Doolittle, 1983: 99).

اندیشه‌های فوق که بر مقبولیت توده‌ی مردم و روشنفکران عصر استوار بود، موجب شد تا در اواخر سده‌ی هجدهم، اعمال کیفرهای وحشیانه با هدف صرف بازدارندگی متوقف گردد. بدیهی است بهبود شرایط زندان‌های کهن و طراحی سیاست‌های کیفری متناسب با اهداف دیگر مجازات، تا سده‌ی بعد به تأخیر افتاد.

۲-۳. سده‌ی نوزدهم: هژمونی اصالت فایده

سده‌ی نوزدهم در اروپا با صحنه‌ای از جنگ آغاز می‌شود. انقلاب فرانسه دیگر قسمت‌های اروپای قدیمی را به گونه‌ای هراسان ساخته که تلاش برای فرو نشانیدن یا دست کم مهار کردن آن، اولویت اول دولت‌های درگیر شده بود. این تلاش‌ها منجر به شکل‌گیری جمهوری‌های آماده به جنگ شد و موجب گردید سیستم قضایی همگام با سایر ساختارهای اجتماعی متحول گردد. از سوی دیگر، دگرگونی‌های اقتصادی و صنعتی سده‌ی نوزدهم بسیار گسترده بود. اقتصاد سرمایه‌داری آن‌چنان قوی وارد میدان شد که فعالیت‌های اقتصادی دوره‌های پیشین را به حاشیه رانده و موجبات رشد روزافزون جمعیت و افزایش زندگی شهرنشینی را فراهم ساخت. در بستر چنین تحولاتی، نظریات حقوقی راجع به اقتصاد و حقوق، جرم و فقر، مجازات و ... مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته و معادلات حقوقی جدیدی را به وجود آورد (لوکاس، ۱۳۸۷: ۱۱۱۱-۱۱۱۲؛ دورانت، ۱۳۶۵: ۶۹۸/۱۱-۶۹۳).

بی‌گمان سده‌ی نوزده پیوندی ناگسستنی با مکتب انتفاعی انگلیسی دارد؛ اما حتی در اوج تبلور چنین جنبش فکری‌ای با ظهور استوارت میل^۱، می‌توان اندیشمندانی چون استفن^۲ را یافت که هم‌چنان از انتقام‌جویی و ارضای احساسات کینه‌جویانه به عنوان یکی از اهداف اصلی مجازات سخن می‌گوید. در

1. John Stuart Mill (20 May 1806 – 8 May 1873)

2. Sir James Fitzjames Stephen (3 March 1829 – 11 March 1894)

واقع قوی‌ترین منتقد استوارت میل، جیمز استفن بود. او حقوق‌دانی فوق‌العاده سخت‌گیر بود که بعدها به سمت قضاوت دادگاه عالی انگلستان گمارده شد^۱ (DeGirolami, 2011: 701-7). او با تحلیل استدلال‌های استوارت میل و اعلام ناکافی بودن آن‌ها، نظریه‌ی خود درباره‌ی مجازات مشروع و اهداف آن را مطرح می‌سازد. استفن بیان می‌دارد: «مجازات این کارکرد را دارد که حس کینه، انتقام، انزجار یا هر چه که می‌خواهی آن را بخوان، ارضا می‌کند؛ حسی که اندیشه‌ی انتقام را در ذهن‌های سالم برمی‌انگیزاند. از این رو، حقوق کیفری ماهیتاً آزاری است که خود از اشکال ناخالص‌تر گناه زاده شده است. مجازات اظهار مؤکد این اصل است که حس مذکور برای کینه و میل به انتقام، عناصر مهم طبیعت انسانی بوده و در موارد این‌چنینی بایستی به صورت عمومی و مبتنی بر قانون ارضا گردد»^۲ (Stephen, 1874: 162).

از سوی دیگر، در کتاب هگل تحت عنوان «عناصر فلسفه‌ی حق^۳»، قرائتی بسیار نادر از انتقام‌گرایی^۴ ظاهر می‌شود. او در بخشی از این کتاب به بحث خطا می‌پردازد. هگل با زبانی مشخصاً غامض، جرم را نوعی عدم تعادل می‌داند که مجازات می‌تواند آن را به وضعیت تعادل بازگردانده و خنثی نماید^۵. به اعتقاد

۱. وی در سال ۱۸۲۳ کتابی با عنوان «آزادی، برابری و برادری» (Liberty, Equality, Fraternity) را منتشر ساخته و در آن به صورت کاملاً کنایه‌آمیز، شعارهای انقلابی را با هدف زیر سؤال بردن ارزش‌های اساسی انقلاب کنندگان مورد اشاره قرار می‌دهد.

۲. اندیشه‌ها و گرایش‌های استفن گفتمان بادوامی نبود و به سرعت از مجامع علمی کنار زده شد؛ اما به هر ترتیب سخنی بود که نزد انگلیسی‌های سده‌ی نوزدهم غریبه هم نبود. برای مثال شلی (Percy Bysshe Shelley) شاعر نیمه‌ی اول سده‌ی مذکور و هزلت (William Hazlitt) نویسنده‌ی سبک درام انگلیسی، در آثار خود به نحو تلویحی به این هدف از مجازات اشاراتی کرده‌اند (برای کسب اطلاعات بیشتر، بنگرید به: Seamus Deane, *The French Enlightenment and Revolution in England 1789-1832*, Cambridge, Mass, 1988:117, 155, 173).

3. Elements of the philosophy of right

4. Retributivism

۵. هگل معتقد است فرایند خنثی‌سازی مزبور با رضایت ضمنی مجرم رخ می‌دهد؛ کسی که نوعی مشارکت در کل برنامه بازگرداندن تعادل به صورتی اسرارآمیز به او نسبت داده شده است. در یک بیان کلی «مجرم حق دارد که مجازات شود». نظریه اجمالی هگل، بعدها به صورت یک کلان‌تئوری در باب مبانی و اهداف مجازات تبدیل شده و در مکتوبات و پژوهش‌های معاصر متبلور می‌شود. برای کسب اطلاعات بیشتر بنگرید به: Gabriel Hallevy,

هگل، «کیفر و مجازات نوعی اعمال زور است و کاملاً مخالف با آزادی ... اعمال زور مخالف حق است؛ اگر به عنوان یک اعمال زور صرفاً ابتدایی بر کسی تحمیل گردد؛ اما اگر به عنوان یک عکس‌العمل در برابر اعمال زوری که قبلاً انجام شده است و به‌عنوان زور ثانوی انجام شود، عادلانه و ضروری است. اعمال زور دوم، اولی را از بین می‌برد و قانونی که عمل اول نقض کرده است را بازسازی می‌کند» (قیاسی و دهقان و خسروشاهی، ۱۳۸۰: ۳۵۳-۳۵۴). در منظومه‌ی فکری او، این که مجازات را صرفاً نوعی شر بدانیم که بر پایه‌ی بازدارندگی، پیش‌گیری، اصلاح و غیره توجیه شود، کافی نیست؛ وضعیت ایده‌آل آن است که فاکتورهای فوق‌الذکر به خوبی در شیوه‌ی اعمال مجازات لحاظ شود، اما هدف نهایی و نخستین از مجازات، خنثی‌سازی جرم باشد. این مهم نه به این خاطر است که جرم شری را به وجود آورده، بلکه ناشی از آن است که جرم یک حق به ما هو حق را نقض نموده است. جریان فکری فایده‌گرایی با خوانشی بن‌تامی از جمله فاکتورهای کلیدی در سده‌ی نوزده است که موجبات تطورات گسترده‌ای در اهداف مجازات شد. در پایان این سده، اعمال معیار سود بر مجازات کیفری، رنگی انسان‌گرایانه به خود می‌گیرد. معیار یاد شده نشان می‌دهد که هدف اصلی و مناسب مجرم بایستی بازدارندگی باشد نه انتقام؛ چرا که رنجی که مجرم متحمل می‌شود، بسیار بیش‌تر از لذتی است که عاملان یا آگاهان از مجازات به دست می‌آورند. در این دیدگاه، بازدارندگی مجرم و کسانی که به تقلید از او اغوا می‌شوند، مهم‌ترین رسالت مجازات فرض می‌شود. بن‌تام بیان می‌دارد: «پیش‌گیری عمومی بایستی هدف اصلی مجازات باشد؛ هم‌چنان که توجیه واقعی مجازات نیز همین است. اگر بتوانیم عمل خطایی را تصور کنیم که ارتکاب آن صرفاً یک واقعیت تک است و مثل آن هرگز اتفاق نخواهد افتاد، مجازات بی‌فایده خواهد بود و اجرای آن صرفاً افزودن شری بر شر دیگر خواهد بود؛ اما اگر فرض کنیم که رها کردن یک جرم بدون مجازات، راه را برای ارتکاب جرمی دیگر باز می‌کند، نه تنها توسط همان مجرم، بلکه توسط تمام کسانی که ممکن است انگیزه و فرصت مشابه داشته باشند، در خواهیم یافت که مجازات کردن آن فرد، منشأ امنیت برای همه خواهد شد. مجازاتی که به‌خودی

خود نزد تمامی احساسات متعالی، امری فرومایه و زنده به نظر می‌آید، هنگامی که نه از روی خشم و انتقام علیه فرد مقصر یا بدبختی که به سوی تمایلات مضر کشیده شده، بلکه فدیهای غیر قابل اجتناب برای امنیت عمومی در نظر گرفته شود، به سطح اول منافع ارتقا می‌یابد» (Bentham, 1843: 383).

اصلاح حقوق کیفری انگلیس که در آغاز سده‌ی نوزدهم خشن‌ترین سیستم در اروپای غربی بود، در هفتاد و پنج سال آخر این سده به مقدار بسیار زیادی با یک روح افکار بن‌تام و تحت تأثیر آراء وی پیش رفت. در سال ۱۸۷۵ میلادی، مین^۱ نوشت که «حتی یک اصلاح و تحول قانونی در قرن نوزده را نمی‌شناسد که منتسب به بن‌تام نباشد یا از آن تأثیر نپذیرفته باشد» (Maine, 1875: 379). به عنوان نمونه، «قوانین پنج‌گانه» پیل^۲ در سال ۱۸۲۵ میلادی که قانون کیفری را ساده ساخت و تعداد مجازات‌های مرگ را کاهش داد، به تأثیر و نفوذ بن‌تام نسبت داده می‌شود؛ هم‌چنین است قوانین بعدی که برای نخستین بار جریمه‌ی خیانت و مهدورالدم شدن را ملغی می‌ساخت. متأثر از جریان‌ات فکری این سده، دیگر به فایده‌مندی و اثربخشی کیفرهای بدنی توجهی نمی‌شد و از هواداران کیفر مرگ نیز کاسته شد. در این سال‌ها، اغلب شکنجه‌های بدنی توسط قوانین اروپایی لغو شد و مجازات اعدام همراه با شکنجه متروک ماند (مارتینز، ۱۳۸۲: ۱۹۸-۱۹۹). گزارش تاریخی ویل دورانت در این رابطه، ضمن اشاره به اصلاحات قانونی صورت گرفته در این سده، تعدیل سیاست‌های کیفری و رویه‌ی قضایی را یادآور می‌شود. او بیان می‌دارد: «از نظر کیفرشناسی سنتی، مجازات‌هایی که طبق قوانین سده‌های گذشته تصویب شده بود، تا آن اندازه بی‌رحمانه می‌نمود که قضات غالباً ناگزیر می‌شدند آن قوانین را تعدیل کرده یا نادیده انگارند. در این دوره یعنی قرن نوزده، در وضع قوانین اصلاحاتی به عمل آمد؛ کیفر قریب به دوپست فقره از جرایم که برای آن‌ها تا سال ۱۸۰۰ مرگ تجویز می‌شد، به شیوه‌ای مکرر و پی در پی مورد تعدیل و تخفیف واقع شد» (دورانت، ۱۳۶۵: ۴۲۵/۱۱).

1. Sir Henry James Sumner Maine (15 August 1822 – 3 February 1888)

2. Sir Robert Peel (5 February 1788 – 2 July 1850)

۲-۴. سده‌ی بیستم؛ آشفتگی نظریات و مکاتب کیفری

سده‌ی بیستم از یک‌سو نه تنها موجبات تقویت و گسترش بیش از پیش جریانات سیاسی و اجتماعی آغاز شده در سده‌ی هجده و نوزده را فراهم آورد، بلکه موجب ارائه‌ی نظریات بنیادین حقوقی شد که فرمی آشکار از عینیت آن‌ها در سیستم‌های کیفری معاصر به چشم می‌خورد. در این سده است که از یک سو شاهد ظهور پراگماتیسم حقوقی^۱، معرفت حقوقی جامعه‌شناسانه^۲، رئالیسم اسکاندیناویایی^۳، رئالیسم حقوقی^۴، فلسفه‌ی حقوق مارکسیستی^۵ و پوزیتیویسم

۱. Legal Pragmatism: پراگماتیسم ماهیت مجازات را نه یک مسأله‌ی اخلاقی، بلکه پدیده‌ای اجتماعی دانسته و معتقد است اساساً نظریه‌های علمی از جمله نظریات حقوقی، بیش‌تر تابع خواست و امیال انسان است تا طریقی که امور در طبیعت وجود دارند (فولکیه، ۱۳۶۶: ۳۶۱).

۲. رویکردی نوظهور است که رد پای آن را می‌توان در مدل‌های ترکیبی پراگماتیسم و جامعه‌شناسی تاریخی مجازات (Historical Sociology of Punishment) یافت. چنین رویکردی مجازات را نهادی اجتماعی و ساختارمند دانسته و معتقد است تحولات حقوق کیفری به هیچ وجه تابعی از زمینه‌های معرفتی نیست و تحولات آموزه‌های فلسفی کمترین تأثیری در این نهاد نخواهد داشت. در این نگاه، مجازات نهادی عقلانیت‌مدار نبوده و تحت تأثیر زمینه‌ها و فاکتورهای غیر معرفتی موجود در ساختار جامعه متحول می‌گردد. نتیجه‌ی منطقی این دیدگاه آن بود که علوم اجتماعی به یگانه عامل تفسیر تحولات حقوق کیفری از جمله منطق تحول اهداف مجازات تبدیل شد. جامعه‌شناسی حقوق سازنده قواعد حقوقی و مولد تحولات آن است که البته به واسطه‌ی گروهی از انسان‌ها ایجاد می‌شود. این گروه انسانی می‌تواند حکومت یا هر مجموعه‌ی منسجم دیگری و حتی یک شرکت اقتصادی مؤثر بر اجتماع تلقی شود (فولکیه، ۱۳۶۶: ۳۶۱؛ مجتهدی، ۱۳۹۵: ۹۸-۱۰۰).

۳. Scandinavian Realism: شاخه‌ای از رئالیسم آمریکایی است که در سه ساحت معناشناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی تابع و تحت تأثیر دکترین اثبات‌گرایی منطقی است (Bjarup, 2005: 1-15).

۴. Legal Realism: رئالیسم حقوقی در این دوره با اندیشه‌هایی از اولیور وندل هولمز (Wendell Holmes)، ویلیام داگلاس (Orville Douglas) و جان گری (John Chipman Gray) به ظهور رسیده و چندی بعد در مقالات جان دوی به پراگماتیسم ملحق می‌شود (کیوانفر، ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۴۸). به صورت موجز، رئالیسم حقوقی مانند پوزیتیویسم حقوقی بر این مبنا استوار است که حقوق را باید همان گونه که هست شناخت و نه آن چنانی که باید باشد یا فرم‌های ایده‌آلیسی و ذهنی دیگر. به همین جهت، تقسیم‌بندی رئالیسم حقوقی ذیل پوزیتیویسم چندان بی‌راه تلقی نمی‌شود (Ratnapala, 2013: 390).

۵. نظریات مارکسیستی حقوق (Marxist Legal Theories) بر این باورند که حقوق در جهت منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار ایجاد شده و امری ابزاری و به غایت تابع است که اراده‌ی طبقه‌ی حاکم را متجلی می‌سازد. این خوانش حقوقی، با تأکید بر تسلسل بی‌پایان مبارزات طبقاتی، حقوق را راهبردی می‌داند برای به رسمیت شناختن منافع طبقات مسلط که در خلال این مبارزه به دست آورده‌اند. در این دیدگاه، اقتصاد سیاسی (Political economy) و قدرت سیاسی بارزترین فاکتورهای دخیل در سیاست‌گذاری حقوقی فرض می‌شود

منطقی^۱ هستیم و از سویی دیگر، با تئوری‌هایی ریشه گرفته از جامعه‌شناسی کنت و دورکهایم و گاهی شکاکیت هیوم و ماتریالیسم دیالکتیک^۲ مواجه می‌شویم. در هر صورت می‌بایست اذعان داشت که این نظریات نه تنها از حیث تنوع و فراوانی، بلکه از جنبه‌های ماهوی نیز تفاوت بارزی با مدل‌های مشابه در سده‌های هجده و نوزده دارند.

با لحاظ سیر اجمالی تحولات فوق تا سده‌ی بیستم، به نظر می‌رسد که در سراسر تاریخ غرب، هدفی که به صورت پایدار به مجازات‌ها نسبت داده می‌شد، بازدارندگی بوده است؛ هر چند که گاه انتقادات بسیاری به این وجه از مجازات‌ها صورت می‌گرفت و گاه سخن از اصلاح یا سزاگرایی مطلق به میان می‌آمد؛ اما در عمل هم‌چنان رقیبی جدی برای بازدارندگی تلقی نمی‌شدند. طی دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی، این روند ثابت با چالش‌هایی مواجه می‌شود که ثمره‌ی بینش‌های نوینی است که در حوزه‌ی جرم‌شناسی تولید شده است. در این برهه از زمان، تقریباً تمامی مبانی تحمیل مجازات تحت هر گونه توجیه ظاهری، از جانب فائلان به مشروط بودن رفتار مجرمانه به عواملی که به نحو عادلانه قابل اسناد به مجرم نبود^۳، مورد تردید و چالش قرار گرفت. (کلی، ۱۳۸۲: ۶۴۶-۶۴۷) با این وجود، اگرچه از دید این گروه ممکن است توجیهات گوناگون برای مجازات، سست و ناسازگار باشد

(Hunt, 2010: 350-358).

۱. Logical positivism: هم‌چنین برای بررسی پوزیتیویسم حقوقی (Legal Positivism) و کیفیت تداخل اصول پوزیتیویسم منطقی در آن، رجوع شود به:

Waluchow, W. J. (1994). Inclusive legal positivism.

Ayer, A. J. (1966). Logical positivism. Simon and Schuster.

Alexy, R. (2002). The argument from injustice: A reply to legal positivism.

MacCormick, N., & Weinberger, O. (2013). An institutional theory of law: new approaches to legal positivism (Vol. 3). Springer Science & Business Media.

۲. Dialectical materialism: برای مطالعه‌ی بیش‌تر در خصوص راهبردهای دیالکتیک، تعامل آن با جریان مارکسیسم و نمود آن در حقوق، بنگرید به:

Hoffman, John , A Glossary of Political Theory, Edinburgh: Edinburgh University Press, 2007: 41-42.

۳. مانند میراث ژنتیک، محیط زندگی، پرورش اولیه و ... (برای اطلاع، بنگرید به: نجفی توانا، ۱۳۷۷: ۱۶۷-۱۵۴).

و همه‌ی آن‌ها از حیث اخلاقی مساله‌دار باشند، اما بایستی برای اصحاب دادگاه نوعی نظریه وجود داشته باشد. بر این اساس، سر جان سالمون^۱ برای حقوق کیفری و مجازات‌ها چهار هدف احصا می‌نماید که با چهار جنبه از تنبیه کیفری مطابقت دارد: بازداشتن دیگران، پیش‌گیری، اصلاح و درمان^۲ و مکافات^۳.

در موضعی مشابه، کنی^۴ به این چهار هدف اشاره می‌کند. وجه تمایز وی از سالمون آن است که او پیش‌گیری و بازدارندگی را در درجه‌ی نخست قرار می‌دهد و در ادامه دو هدف دیگر یعنی مکافات و تهذیب عمومی (بالا بردن احساسات اخلاقی جامعه) را به آن‌ها اضافه می‌نماید (Turner, 2013: S.1). او در رابطه با هدف مکافات، این جمله را از استفن نقل می‌نماید: «نسبت رویه‌ی کیفری با انزجار را به درستی می‌توان همانند نسبت ازدواج با عاطفه دانست؛ که تدارک حقوقی برای یک انگیزه‌ی اجتناب‌ناپذیر طبیعت انسانی است ... جامعه‌ی جدید همانند اجتماعات باستانی که مین به تصویر کشید، در اینجا انتقام عمومی خود را با انزجاری که قربانی جرم در خود حس می‌کند، می‌سنجد» (کلی، ۱۳۸۲: ۵۶۶)؛ اما در نهایت می‌پذیرد که چنین وجه تلافی‌جویانه‌ای از مجازات، نزد بسیاری از اندیشمندان و نظریه پردازان حقوق کیفری معاصر، ناخوشایند و غیر قابل پذیرش است.

در اواخر سده‌ی بیست (حدود سال ۱۹۷۰) جریان فکری مغایر با مقتضیات زمان و در مقایسه با دوره‌های پیشین غیر متداول، پا به عرصه‌ی اندیشه‌ی معاصر حقوق کیفری می‌گذارد. نویسنده‌ای پس از نویسنده‌ی دیگر، مکافات‌گرایی را به عنوان راهبرد کلیدی مجازات‌ها برمی‌گزیند. این اندیشه‌ها به سبب تعامل با نهضت‌های سیاسی و اقتصادی راست دهه‌ی هفتاد به وجود آمده است. برای مثال،

1. Sir John William Salmond (3 December 1862 – 19 September 1924)

۲. سامون معتقد بود با گذشت زمان، این هدف مجازات از برجستگی فزاینده‌ای برخوردار خواهد شد. وی علت این امر را گرایش‌های نوین علم جرم‌شناسی می‌دانست. از منظر نظریات جدید جرم‌شناسی در عصر مذکور، جرم برابر با نوعی بیماری فرض می‌شود. بنابراین به تعبیر وی، «طبقات بسیاری از مجرمین از دست مردان حقوق خارج و در اختیار پزشکان قرار خواهد گرفت» (Salmond, 1920: 72).

۳. این جنبه از مجازات، خشم کیفررسان را که در تمامی جوامع به دلیل بی‌عدالتی به جوش می‌آید، ارضا می‌کند. این هدف کمک می‌کند تا نه تنها غریزه انتقام یا تلافی در بزه‌دیده، بلکه حس هم‌دردی در کل جامعه نسبت به قربانی جرم خشنود شود.

4. Sir Anthony John Patrick Kenny (born 16 March 1931)

لرد دنینگ^۱ در گزارشی^۲ به کمیسیون سلطنتی درباره‌ی مجازات مرگ^۳ می‌نویسد: «مجازات جرم‌های بزرگ باید به نحو کافی، انزجاری را که اکثریت شهروندان نسبت به آن‌ها حس می‌کنند، منعکس نماید. خطاست که هدف مجازات را بازدارندگی، اصلاح، پیش‌گیری و چیزهای دیگر بدانیم. توجیه نهایی هر مجازاتی این نیست که بازدارنده است، بلکه آن مجازات تقبیح مؤکد جامعه نسبت به یک جرم است» (Wingersky, 1953: 698). جالب‌تر این‌که مبانی «نظریه تقبیح» درباره‌ی مجازات، از جانب هارت^۴ در کتاب «قانون، آزادی و اخلاق»^۵، مورد انتقاد واقع شده و شالوده‌ی گفتمان دنینگ در مقابل این انتقادات، بنایی فروریخته فرض گردیده است.

چند سال بعد، موج جدید نظریه‌ی مکافات‌گرا با پایه‌های فلسفی محکم‌تری به میدان آمد. نظریه‌ی مذکور این اصل را از کانت گرفت که «هیچ‌گاه نایستی انسان‌ها را ابزار قرار داد (در مقابل غایت)، و با اعمال مجازات در این زمینه، پایه‌ی بازدارندگی را شکل داد» (Murphy, 1990: 121). جفری جی. مورفی^۶ در توضیح این نظریه می‌نویسد: «اگر ادعای کانت را جدی بگیریم که به همه و حتی به اشخاصی که به عنوان مجرم محکوم شده‌اند باید احترام گذاشت، آن‌گاه رفتار تند و خشن با آن‌ها را بایستی با دلایلی که می‌توانند دریابند و بپذیرند، توجیه کنیم. این دقیقاً همان جایی است که نظریه‌ی سودانگاری دچار مشکل می‌شود؛ چرا که باید به مجرم بگوید: «تو را مجازات می‌کنیم تا سرمشق دیگران شوی و از وقوع جرم پیش‌گیری شود». مجرم در این حالت می‌تواند بپرسد: «چه چیزی به تو این حق را می‌دهد که از من این‌گونه استفاده کنی؟ آیا خیلی ساده پیشنهاد نمی‌کنید که از من صرفاً به عنوان وسیله‌ای در جهت خیر اجتماع استفاده نمایید؟ آیا من

1. Alfred Thompson Tom Denning, Baron Denning (23 January 1899 – 5 March 1999)

۲. او این گزارش را در سال ۱۹۵۳ منتشر ساخت.

3. Report of the Royal Commission on Capital Punishment (1949-1953)

4. Herbert Lionel Adolphus Hart (18 July 1907 – 19 December 1992)

5. Law, Liberty and Morality (1963)

6. Jeffrie G. Murphy

به عنوان یک موجود عاقل این حق را ندارم که بدین صورتِ ابزاری در دست‌ان شمای واقع نشوم؟» (همان: ۱۲۱). در این دوره، مکافات‌گرایی کانتی بار دیگر در کلمات اندیشمندان ظاهر می‌شود. گزارش کمیته‌ی بررسی حبس در کشور آمریکا بیان می‌دارد: «ممکن است پاره‌ای از نتایج ما قدیمی به نظر برسد، اما این نظر کانت را جدی می‌گیریم که شخص مجرم باید مجازات شود؛ زیرا استحقاق آن را دارد» (کلی، ۱۳۸۲: ۶۴۸-۶۴۹).

فینیس^۱ در همین برهه‌ی زمانی که نظریات قدیمی و جدید به پیکار در عرصه‌ی تئوری می‌پردازند، نظریه‌ای ارائه می‌دهد که در آن وجه اصلاح و درمان مجازات را پررنگ‌تر و دارای وسعت بیش‌تری می‌انگارد. او در کتاب «قانون طبیعی و حق طبیعی^۲»، جرم را به عنوان نوعی دارا شدن ناعادلانه معرفی می‌نماید؛ عدم توازنی که به دلیل بی‌اعتنایی به حقوق دیگران از سوی مجرم به وجود آمده است. چیزی که بایستی با مجازات اصلاح شود و نقصانی که در وی ایجاد شده است، معالجه شود. کل فرایند جرم و مجازات از نظر او، مکانیسم اصلاح است. او معتقد است جریمه مجازات محسوب می‌شود؛ زیرا از جهت عقلی برای پرهیز از بی‌عدالتی و برای نگه‌داری یک نظام عادلانه‌ی برابری یا انصاف بین تمامی اعضای جامعه، لازم است. «مجرم به واسطه‌ی فعل مجرمانه‌ی خویش نسبت به سایر اعضای جامعه امتیازی نامشروع به دست می‌آورد و موازنه‌ی داخل در اجتماع را بر هم می‌زند. حال اگر ما او را مجازات ننماییم و بگذاریم این مجرم آن امتیاز را نگه دارد؛ موقعیت هم‌چنان ناعادلانه و نابرابر خواهد ماند» (Finnis, 2011: 262-3)؛ با این حساب در دیدگاه فینیس، مجازات به طور خاص به دنبال برقراری مجدد موازنه‌ی توزیعی عادلانه‌ی امتیازات میان مجرم و پیروان قانون است. البته آن‌چه انجام شده، غیر قابل بازگشت است؛ اما مجازات الگوی به هم خورده‌ی توزیع امتیازات و وضعیت‌های نامطلوب در کل جامعه را با محروم کردن مجرم از آزادی انتخاب اصلاح می‌نماید. وجسیچ سادوروسکی^۳ در موضعی مشابه بیان می‌دارد «شخص خلاف‌کار بخشی از

1. John Mitchell Finnis (born 28 July 1940)

2. Natural Law and Natural Rights

3. Wojciech Sadurski

منافع قربانی بزه خویش را به خود اختصاص می‌دهد و بخشی از مسؤولیت خود را رها می‌کند و بدین دلیل وی مستحق مجازات می‌شود» (Sadurski, 1985: 47). از منظر این طیف از اندیش‌مندان، هدف مجازات نه بازدارندگی است و نه اصلاح و درمان؛ بلکه برقرار ساختن توازن میان امتیازات و مسؤولیت‌ها در یک اجتماع به واسطه‌ی افزودن مسؤولیت بزهکار است.

کثرت نظریات و نحله‌های فکری این عصر در کنار مشارکت عوامل اجتماعی مانند افکار عمومی، معادلات اقتصادی و رسانه در سیاست‌گذاری کیفری، موجب شد تا قرن بیستم به آشفته‌بازاری برای اهداف مجازات تبدیل شود؛ اهدافی که هر یک مدت کوتاهی بر سیستم عدالت کیفری سایه گسترد و به آرامی کنار زده شد. برای مثال در اوایل قرن بیستم، بازدارندگی با پشتوانه‌ی جریان فایده‌گرایی به قدرت رسید و سزاگرایی را کنار می‌زند. دیری نمی‌پایید که مکافات‌گرایی سیاست‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ را به دست گرفته و بازدارندگی را برای مدت سسی سال به حاشیه می‌راند. چرخش پارادایمی اهداف مجازات‌ها به مثابه سنتی لایتغیر برای تمام قرون بشری محسوب می‌شود، اما قرن بیستم آینه‌ی تمام‌نمای چنین پدیده‌ای است که در مدت زمانی بسیار کوتاه، بیش‌تر تحولات اهداف مجازات را در بر داشته است.

برآمد

۱- تاریخ تحول اهداف مجازات در حقوق کیفری، داستانی سراسر فرود و فراز است که گاه خویشتن را در سیاه‌چال‌های مخوف کارکرتولیانوم روم باستان به نمایش گذاشته؛ گاه خود را در ادبیات فکری کانت غوطه‌ور ساخته؛ و گاه در صندلی الکتریکی اعدام در آمریکای معاصر جلوه‌گر شده است. اندیشه‌های اولیه پیرامون اهداف مجازات فاقد ساختارهای فکری منظم بود و بیش‌تر به پاسخی اجتماعی و بسیط به پدیده‌ی مجرمانه می‌مانست. این نحله با تحولات جریان‌های فکری و ساختارهای تمدنی، از مفهومی اخلاقی به مفهومی اجتماعی تغییر ماهیت داده و به بیرونی‌ترین لایه‌ی تمدنی هر عصر تبدیل شد. اهداف مجازات در طول تاریخ، در یک خط سیر ممتد و علی‌رو به تشتت گذاشته و در پارادایم‌های مختلف به رقابت برای استقرار پرداخته است. این چرخش‌های دَوْرانی و به ظاهر نامنظم، منطق تحول اهداف مجازات را به چالش کشیده و فاکتورهای مؤثر بر این تطورات را مورد پرسش قرار می‌دهد.

۲- چگونگی تلفیق اندیشه‌های کیفری یونانی با مختصات فرهنگی پیشایونانی و تاثیر آن بر تحول اهداف مجازات در روم باستان، تبلور هدف طهارت روح در نمودهای کیفری قرون وسطی، تاثیر ساختار پیچیده قدرت بر اهداف مجازات از اواخر قرون وسطی تا قرن معاصر می‌شود؛ قدرتی که گاه روابط سیاسی-جناحی، گاه تولید و سرمایه و زمانی دیگر حکومت بر طبقه پرولتاریا را معیار چینی‌اش اهداف مجازات و به تبع آن تغییر سیاست‌های کیفری قرار داده است. در این میان، تبدیل شرایط اقتصادی در دوره‌ی رنسانس به عاملی کلیدی برای سیاست‌گذاری کیفری تقابل اندیشه‌های کیفری در عصر روشن‌گری و سده‌ی نوزدهم و ظهور اندیشه‌های کیفری هابز، گروسویوس، کانت، هگل، بنتام، میل و استفن در تطور عینی نظام کیفری در این نوشتار بررسی شد و ضمن تحلیل مختصر اندیشه‌های معاصر حقوق کیفری از رئالیسم اسکاندیناویایی تا پراگماتیسم حقوقی، تشتت اهداف مجازات در قرن بیستم مورد اشاره قرار گرفت.

۳- در نهایت، از روایت تاریخی ارائه شده به دست می‌آید که تحول اهداف مجازات پدیده‌ای چندعاملی است که تابعی محض از زمینه‌های معرفتی و جریانات

سیر تحول اهداف مجازات مبتنی بر تطور ...

فکری نمی‌باشد. منحنی نوسانی تحول اهداف مجازات در طول تاریخ، تبلوری از مشارکت فاکتورهای معرفتی-جریانات و مکاتب فکری- و عوامل غیر معرفتی - مانند قدرت سیاسی، اقتصاد و فرهنگ عمومی است که در مدلی ساختاری برهم تأثیر می‌گذارند. این الگوی تعاملی و گاه تقابلی موجب شده است تا سیطره اهداف مجازات در طول تاریخ، همیشه به صورت پاردایمی و در فرایند گذار ظهور یابد. مبتنی بر چنین رویکردی، هر تحلیل تاریخی یا فلسفی از نهاد مجازات و اهداف آن، می‌بایست افزون بر سیر تطور اندیشه‌های کیفی و زمینه‌های فکری مولد، به توالی رویدادهای سیاسی و اجتماعی در یک خط سیر ممتد و علی توجه نماید.



فهرست منابع

- اردبیلی، محمدعلی، *حقوق جزای عمومی*، جلد نخست، تهران: میزان، ۱۳۹۵.
- افلاطون، *فن سخنوری (گرگیاس)*، برگردان: رضا کاویانی و محمدحسن لطفی، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۳.
- اونی، بروس، *نظریه اخلاقی کانت*، برگردان: علیرضا آل بویه، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
- بولک، برنار، *کیفرشناسی*، برگردان: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: مجد، ۱۳۷۷.
- پرادل، ژان، *تاریخ اندیشه‌های کیفری*، برگردان: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی با همکاری نشر یلدا، ۱۳۷۳.
- تونی، لین، *تاریخ تفکر مسیحی*، برگردان: روبرت آسریان، تهران: فرزانه، ۱۳۸۰.
- جوادی آملی، عبدالله، *ولایت فقیه*، قم: اسراء، ۱۳۸۹.
- جی.آدلر، فیلیپ، *تمدن‌های عالم*، برگردان: محمدحسین آریا، جلد نخست، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، برگردان: جمعی از مترجمان، جلد دوم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.
- دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، برگردان: جمعی از مترجمان، جلد سوم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶.
- دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، برگردان: جمعی از مترجمان، جلد چهارم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶.
- دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، برگردان: جمعی از مترجمان، جلد پنجم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷.
- دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، برگردان: گروهی از مترجمان، جلد ششم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸.
- دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، برگردان: اسماعیل دولتشاهی، جلد هفتم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸.
- دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، برگردان: گروهی از مترجمان، جلد هشتم، تهران:

- سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.
- دورانت، ویل، **تاریخ تمدن**، برگردان: سهیل آذری، جلد نهم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.
- دورانت، ویل، **تاریخ تمدن**، برگردان: اسماعیل دولتشاهی و علی اصغر بهرام‌بیگی، جلد یازدهم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.
- ژیلسون، اتین، **تاریخ فلسفه مسیحی در اروپا**، برگردان: رضا گندمی نصرآبادی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۹.
- سلطانی، مهدی، **حقوق جزای عمومی**، تهران: دادگستر، ۱۳۹۴.
- سولومون، رابرت و هیگینز، کاتلین، **تاریخ فلسفه در جهان**، برگردان: منوچهر شادان، تهران: بهجت، ۱۳۹۲.
- صانعی، پرویز، **حقوق جزای عمومی**، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۱.
- صلاحی، جاوید، **کیفرشناسی**، تهران: میزان، ۱۳۸۶.
- فولکیه، پل، **فلسفه عمومی**، برگردان: یحیی مهدوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- قیاسی، جلال‌الدین و دهقان، حمید و خسروشاهی، قدرت‌الله، **مطالعه تطبیقی حقوق جزای عمومی (اسلام و حقوق موضوعه)**، جلد نخست، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- کاپلستون، فردریک، **تاریخ فلسفه**، برگردان: سید جلال‌الدین مجتبوی، جلد نخست، تهران: سروش، ۱۳۷۵.
- کاپلستون، فردریک، **تاریخ فلسفه**، برگردان: غلام‌رضا اعوانی، جلد چهارم، تهران: سروش، ۱۳۸۰.
- کاپلستون، فردریک، **تاریخ فلسفه**، برگردان: امیر جلال‌الدین اعلم، جلد پنجم، تهران: سروش، ۱۳۷۵.
- کلی، جان، **تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب**، برگردان: محمد راسخ، تهران: طرح نو، ۱۳۸۲.
- کونگ، هانگ، **متفکران بزرگ مسیحی**، برگردان: گروهی از مترجمان، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶.

- کیوان فر، شهرام، «پراگماتیسم حقوقی»، مجله‌ی تحقیقات حقوقی، شماره‌ی ۴۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۶.
- گاتلیب، آنتونی، *روایای خرد (تاریخ فلسفه غرب: از یونان باستان تا رنسانس)*، برگردان: لی لا سازگار، تهران: ققنوس، ۱۳۸۴.
- لوکاس، هنری، *تاریخ تمدن*، برگردان: عبدالحسین آذرنگ، جلد‌های اول و دوم، تهران: سخن، ۱۳۸۷.
- مارتینز، رنه، *تاریخ حقوق کیفری در اروپا*، برگردان: محمدرضا گودرزی بروجردی، تهران: مجد، ۱۳۸۲.
- مجتهدی، محمدحسین، *منطق تحول اهداف مجازات و تحلیل سیاست‌گذاری‌های معاصر در غرب*، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، ۱۳۹۵.
- مددپور، محمد، *سیر حکمت و هنر مسیحی*، تهران: سوره‌ی مهر، ۱۳۸۱.
- ملکیان، مصطفی، *تاریخ فلسفه غرب*، جلد‌های اول تا چهارم، قم: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۷.
- نورمان، مارسل، *مجازات مرگ*، برگردان: ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد: موسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.
- نورمور، کالوین جی. *فلسفه حقوق*، برگردان: یاسر خوشنویس، تهران: حکمت، ۱۳۹۲.
- Adams, Charles Darwin. *Aeschines*, 1919.
- Bentham, J., & Bowring, J. *The Works of Jeremy Bentham* (Vol. 7). W. Tait, 1843.
- Bjarup, J. *The philosophy of Scandinavian legal realism*. Ratio Juris, 18(1), 2005.
- Craig, E. (Ed.). *Routledge encyclopedia of philosophy: questions to sociobiology* (Vol. 8). Taylor & Francis, 1998.
- Deane, S. *The French Revolution and Enlightenment in England*, 1789-1832. Harvard University Press, 1988.

- DeGirolami, M. O. *Against Theories of Punishment: The Thought of Sir James Fitzgimes Stephen*. Ohio St. J. Crim. L., 9, 2011.
- Demosthenes, Vince, J. H., Vince, C. A., Murray, A. T., De Witt, N. W., & Dewitt, N. J. *Demosthenes, with an English Translation by JH Vince*, CA Vince, AT Murray, NW DeWitt, NJ DeWitt. Harvard University Press, 1926.
- Doolittle, I. G. *Sir William Blackstone and his Commentaries on the Laws of England (1765-9): A Biographical Approach*. Oxford J. Legal Stud., 3, 1983.
- Finnis, J. *Natural law and natural rights*. Oxford University Press, 2011.
- Fry, M. *Bentham and English penal Reform. Faculty of Laws*, University College London, 1948.
- Gagarin, M. *Demosthenes: Oxford Bibliographies Online Research Guide*. Oxford University Press, 2010.
- Halley, G. *The right to be punished: modern doctrinal sentencing*. Springer Science & Business Media, 2012.
- Hoffman, J. *Glossary of political theory*. Edinburgh University Press, 2007.
- Hunt, A. *Marxist Theory of Law, in A Companion to Philosophy of Law and Legal Theory*, Second edition (ed D. Patterson), Wiley-Blackwell, Oxford, UK. doi: 10.1002/9781444320114.ch22, 2010.
- Mackenzie, M. M. *Plato on punishment*. Univ of California Press, 1985.
- Maine, S. H. S. *Lectures on the Early History of Institutions*, New York: H. Holt and Company, 1875.
- Murphy, J. G. *Philosophy of law: An introduction to jurispru-*



dence, 1990.

O'Quinn, D. *Staging governance: Theatrical imperialism in London*, 1770–1800. JHU Press, 2005.

Norrie, Alan W. *Law, ideology and punishment: retrieval and critique of the liberal ideal of criminal justice*. Vol. 12. Springer Science & Business Media, 2012.

Pangle, T. L. *The laws of Plato*. University of Chicago Press, 1988.

Ratnapala, S. *Jurisprudence*. Cambridge University Press, 2013.

Sadurski, W. *Distributive justice and the theory of punishment*. Oxford Journal of Legal Studies, 5(1), 1985.

Salmond, J. W. *Jurisprudence*. Sweet and Maxwell, 1920.

Stephen, J. F. *Liberty, equality, fraternity*. Smith, Elder, 1874.

Suess, M. K. *Punishment in the State of Nature: John Locke and Criminal Punishment in the United States of America*. Wash. U. Jurisprudence Rev., 7, 2014.

Turner, J. C. *Kenny's outlines of criminal law*. Cambridge University Press, 2013.

Wingersky, M. F. *Report of the royal commission on capital punishment* (1949-1953): a review. J. Crime. L. Criminology & Police Sci., 44, 1953.

Yates, A. L. *Thomas Hobbes on Punishment* (Doctoral dissertation, The University of Western Ontario), 2012.